

رسوب آثار این راست روی تا آنجا ادامه یافت که سالها پس از کودتا دانشجویان چپی (مشخصاً گروه جزنی - کلانتری) در دانشگاه تهران تحت عنوان دانشجویان جبهه ملی فعالیت می کردند، که بعدها خواه نا خواه عوارض این کار را منگیرشان شد که عمدتاً و بطور مشخص می توان از لورفتن رهبری سازمانهای چریکی که توسط همان رهبران دانشجویی بنیان گذاشته شد، نام برد.

ببینیم بقایای رهبران جبهه ملی و بعدها کلیه آنان نسبت به دکتر مصدق چه رویه ای پیش گرفتند؟

البته در نخستین روزهای پاگرفتن دولت کودتا و در ایامی که تدارک محاکمه دکتر مصدق دیده می شد، رهبران باقیمانده جبهه ملی ضرورتی نمی دیدند که جاذبه شخصی دکتر مصدق را در میان مردم نفی کنند، بلکه برعکس این تنها سرمایه شان بود، وظایف میبایستی احترام شخص او را حفظ می کردند. اما در همان حال تمام محتوای مثبت نهضت را با عناوینی از قبیل چپ روی اطرافیان و بخصوص دکتر فاطمی نفی می کردند. بعدها که در اثر تغییرات حاصله در بافت اجتماعی جامعه ایران، بیش از پیش پایگاه اجتماعی شان را از دست دادند، بیش از هر زمان دیگر به مراحم آمریکا دلگرم و امیدوار بودند، که با اشاره ای از سوی آمریکا، شاه زمان دولت را در دست های آنان بگذارد. روی کار آمدن کندی کاندیدای دمکراتها در آمریکا و بدنبال آن نخست وزیری دکتر علی امینی در ایران، رهبران جبهه ملی را مجدداً به جنب و جوش واداشت. بدنیست به مدد اسناد سفارت آمریکا، ببینیم حالا که دیگر دکتر مصدق در زندان نیست درباره او چگونه می اندیشیدند. اسناد آتی الذکر را از نظر می گذرانیم:

الف - نقل از گزارش اطلاعاتی حوزه ما موریت . سری غیر قابل رؤیت برای خارجیان . کنترل مستمر - تاریخ گزارش ۲۰ ژوئن - ۱۹۶۱ - ۱۳۴۰/۳/۳۰ - تاریخ اطلاعات ۱ ژوئن ۱۹۶۱ - ۱۳۴۰/۳/۱۱

" ۱ - ۲ - بختیار گفت ... ۳ - بختیار گفت

که زمان عصر مصدق بعنوان یک رهبر گذشته است ولی همیشه سمبل روحیه ملی گرائی کشور خواهد بود مصدق متعلق به دوره دیگری بود و هیچ نقش فعالی در اداره امور مجدد کشور نخواهد داشت . (۱۲)

ب - نقل از گزارش اطلاعاتی حوزه ما موریت - خیلی محرمانه - غیر قابل رؤیت برای خارجیان - سمت کنترل مستمر - کشور ایران - موضوع :
مباحثه با کریم سنجابی . اطلاعات بیوگرافیک و اظهار نظر ها - تاریخ گزارش ۲ ژوئیه ۱۹۶۱ برابر با ۱۲ تیر ۱۳۴۰ شماره گزارش ۵۵۷۸ نیت (سیا) .
منبع ناظر صلاحیت دارا امریکائی (معمولا قابل اعتماد) "من معتقدم که پیمان دوجانبه با ایالات متحده امریکا تضمین بیشتری را برای ایران علیه تجاوز شوروی میدهد . من جدا " تمایل ندارم از این پیمان دوجانبه دا و طلبانه صرف نظر کنم بدون اینکه در عوض نفعی بدست آورم ... بی طرفی - اگر بی طرفی برای ایران به معنی جدا شدن از سیاست دوستانه آن با ایالات متحده و کشاندن به طرف شورویها است در این صورت من بی طرفی را نمی خواهم ...

قدرت و ظرفیت های حزب توده (کمونیست) -- روابط جبهه ملی و حزب توده - اگر ما صادقانه بگوئیم ، چیزی درباره قدرت حزب توده و یا شخصیت ها و سازمان آن نمی دانیم . ولی گاه بگاه در اجتماعات مختلف متوجه میشویم که آنها در میان ما هستند و ما اثرات حضور آنها را از نظر فشارهای فوق العاده -- ای که آنها برای تدابیر افراطی بکار می برند تشخیص می دهیم . مثلا آنها به ما اصرار می ورزند که ما نام مصدق را زیاد ببریم و آنها می خواهند که ما سنتو را شدیداً مورد حمله قرار داده و با به کنسرسیوم نفت حمله کنیم ... " (۱۳)

ج - نقل از (الهیار صالح ۸) . از سفارت امریکا - تهران به وزارت امور خارجه و اشنگتن - سری تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۶۰ برابر با ۳۰ آذر ماه ۱۳۳۹ موضوع : الهیار صالح و انتخابات آینده

"..... در اواسط سال ۱۳۳۳ نظرات صالح بطور اساسی تغییری کردند . منابع کنترل شده امریکائی در آذر همان سال گفته وی را گزارش نمود ، که : نهضت مقاومت ملی اشتباه خود را در تلاش برای همکاری با حزب

توده تشخیص داد. علاوه بر این اواظهار داشت که نهضت مقاومت ملی — میبایستی سیاستی جدید را در پیش گیرد. یک برنامه میانه‌نا سیونالیستی در جهت غرب

علامت تغییر روش نهضت مقاومت ملی موافقت ضمنی در این مورد بود که مصدق اغلب مرتکب اشتباه می‌شد و این اشتباهات نباید تکرار شود. در یک نشست کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی که توسط منابع کنترل شده آمریکائی گزارش شده گفته شده که احساساتی‌ها و ایده‌آلیستهای افراطی باعث شکست قطعی مصدق شدند ...". (۱۴)

د - نقل از غلامحسین صدیقی ۳ - گزارش اطلاعاتی حوزه ما موریت خلی محرمانه - غیر قابل رؤیت برای اتباع بیگانه - همچنان تحت کنترل است. کشور: ایران. موضوع: مصاحبه با غلامحسین صدیقی تاریخ: ۲۶ تیر ماه ۱۳۴۵ مضمع: ناظر و اجد صلاحیت آمریکایی (معمولاً قابل اعتماد) ... "ما کاملاً قبول داریم که با هیچ خطر دیگری از هیچ کشور دیگری به بزرگی خطری که از جانب اتحاد شوروی می‌آید مواجه نیستیم ... ایران پیوندهای دیرینه با غرب دارد. در حالی که اغلب جزئی از خاک ورزمین بشمار می‌رویم از لحاظ سنتی به فرهنگ و تمدن غرب گرایش داشته ایم و می‌دانیم که — هماکنونی که گفتم همه سازمانها و نهادها و شخصیت‌های شوروی هر چه که باشند پایبند دنبال کردن ایدئولوژی شوروی هستند ... مصدق و ما مرتکب اشتباهات بزرگ شده ایم ...". (۱۵)

ه - نقل از گزارش به رئیس بخش سیاسی - سری غیر قابل رؤیت برای خارجیان - فقط استفاده داخلی - از منبع کنترل شده آمریکائی. تاریخ ۱۶ می ۱۹۶۴ - ۱۳۴۳/۲/۲۶. موضوع: نظرات رهبر جبهه ملی شاپور بختیار. "۲ - بختیار گفت که او با دکتر مصدق سمبل جنبش ملی گرائی مخالفت نخواهد نمود ولی تلاش خواهد کرد که از او و برنامه‌هایش به نفع خود استفاده نماید. بختیار مصدق را یک خودپرست بزرگ توصیف نمود، که نمی‌تواند موافقت نماید جبهه ملی در دست هر فرد دیگری بجز خودش سپرده شود ...". (۱۶)

ملاحظه می‌شود که تقریباً همه کسانی که در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ کباده رهبری جبهه ملی را بدوش می‌کشیدند، بدون استثنا و هریک بگونه‌ای، مصدق و شیوه‌زما مداری او را نفی می‌کنند و از همه جالب تر اظهار نظرهای بختیار است که خیلی با صراحت دوران مصدق را سپری می‌دانند (و این زمانی است که مصدق در قید حیات است) و می‌گوید: "هیچ نقش فعالی در اداره امور کشور نخواهد داشت" و سپس او را "یک خودپرست بزرگ" توصیف می‌کند. سنجابی صفت مشخصه و اصل و صدیق جبهه ملی را این می‌داند که از مصدق کمتر نام ببرند، و هر آینه کسی اصرار می‌کرده که زیاد نام مصدق را ببرند و یا پیمان سنتورا مورد حمله قرار دهند، بنظر او چنین کسی حتماً توده‌ای بوده است و الا اگر جز این بود در هر دو مورد اصرار نمی‌ورزید!

یادآوری این مراتب و بخصوص نقل متن اسناد با این منظور است که ثابت شود، آن رجال که زمانی در پیرامون دکتر مصدق بودند و انتساب به جبهه ملی به مثابه شناسنامه سیاسی شان بود، فقط پس از چند سال فرسنگها از مواضع قبلی شان عقب نشینی کرده و دیگر نه تنها در مبارزه ضد امپریالیستی جایی نداشتند، بلکه در واقع اگر از عهده ایفای نقشی برمی‌آمدند، این نقش جز تلاش برای انحراف توده‌ها از مسیر صحیح مبارزه، چیز دیگری نمی‌توانست باشد.

از آنجا که ظهور پدیده‌های اجتماعی خلق الساعه نیست و پیدایش و ظهور هر پدیده‌ای در دامنه منطقی یک سیر تحول و تکامل است تردیدی نیست که دگرگونی سیاسی رهبران سابق جبهه ملی، بعنوان یک پدیده ریشه در گذشته سیاسی و اجتماعی آنان داشت و انعکاسی از مواضع طبقاتی شان بود. اگر رهبری حزب توده خود تحلیل دقیق علمی از شرایط اجتماعی ایران و وضع طبقات داشت، طبعاً میبایستی پیشاپیش بدرستی مسیر این تحولات را شناسائی کرده و تشخیص میداد و قوانین دگرگونی اجتماعی ایران را حتی المقدور در گرما گرم مبارزه انکشاف کرده و توضیح میداد. ولی بگونه‌ای که گفته شد متأسفانه در جبین آن کشتی نور رستگاری نبود، رهبری حزب توده مفهوم پیاپی را درک نکرد و تا زه پس از این که با اصطلاح سرش به سنگ

خورد و تشکیلاتش متلاشی گردید به انتقاد از خود پیرداخت و این درایا می بود که دشمنان جنبش چپ در ایران بقدر کافی مصالح لازم برای مخدوش ساختن سیمای جنبش و وارونه نشان دادن نقش آن بدست آورده بودند، و طبعاً با آنها مگرفتن از آموزگارانی که در دنیای امپریالیستی داشتند، همراه با ایجاد محیط اختناق سیاسی، هیچگاه از مبارزه ایدئولوژیک علیه جنبش چپ غافل نماندند، و این بهیچوجه جای شگفتی نبود چون همانطور که آتش میسوزاند، دشمنان چپ نیز میبایستی در هر حال جوهر ذاتی خویش را بروز می دادند و هم چنانکه دیدیم بروز دادند. ولی چیزی که مایه شگفتی است موضع گرایشها و افرادی بود که ادعا می کردند بدخواه مارکسیستی ایران تعلق دارند. انتقادات این گرایشها و افراد از حزب توده بهیچوجه انتقاد خلاق بمفهوم مارکسیستی آن نبود. در حقیقت این گرایشها و افراد کم و بیش همان نقص را در خود داشتند که علت اصلی انحرافات و اشتباهات رهبری حزب توده بود. بطور خلاصه این گرایشها و افراد نیز تحلیل دقیق علمی از شرایط اجتماعی ایران نداشتند، وجه بسا که اعتقاد آنها از حزب توده بر همان گردهای بود که دشمنان جنبش چپ از پیش طرح آن را ریخته بودند و نتیجه در بهترین صورت این انتقادات در این خلاصه میشد که تناقضات نوشته های گذشته حزب و نویسندگان نش را بزرگ کرده و آن را به نمایش می گذاشتند و بدین ترتیب بدون اینکه بخواهند یا بداند و بطور غیر مستقیم برای بورژوازی تحصیل حیثیت می کردند و بهمان نسبت جنبش چپ را بی اعتبار می ساختند.

با ید دید هدف از انتقاد چیست و در واقع معنی واقعی انتقاد خلاق چیست انتقاد اساساً باید در خدمت اعتلای جنبش انقلابی باشد و فقط در این جهت سمت گیری کند، اینکه انتقاد و انتقاد از خود یک حربه قاطع برای تضمین سلامتی و استحکام جنبشهای چپ و انقلابی معا صراست جای هیچگونه تردید نیست و بی گمان عدم توجه باین اصل یکی از علل اساسی انحرافات و اشتباهات حزب توده بوده و هست. ولی چه انتقاد و چه انتقاد از خود وقتی معنی واقعی خواهد داشت که ابتدا انتقاد کننده تحلیل درست و علمی از مجموعه شرایطی، که حیات حزب یا سازمان را از داخل و خارج در بر گرفته،

داشته باشد. در چارچوب چنین تحلیلی است که ابتدا مشی درست و انقلابی در مقطع زمانی مشخص بطور کلی و در این یا آن موضوع خاص بطور جزئی تشخیص داده میشود. و آنگاه با قیاس مشی اتخاذی مورد انتقاد در لحظه مشخص با قالب پیش گفته میتوان بدرستی تشخیص داد که اشتباه و انحراف در کجا و در چه مقیاسی بوده است. پس داشتن تحلیل درست و علمی شرط غیر قابل اجتناب و ناگزیر پرداختن به انتقاد و انتقاد از خود میباشد. این راه هم با ید بلافاصله یا دآورشویم که تنها نشان دادن اشتباهات و انحرافات کافی نیست بلکه در چارچوب همان تحلیل علمی و عینی، ریشه یابی انحرافات و اشتباهات خود جز مکمل و اساسی انتقاد و انتقاد از خود میباشد. وقتی این ریشه یابی بدرستی صورت نگیرد همواره امکان تجدید آن انحرافات و اشتباهات وجود دارد، باید علل را شناخت و با آنها حتی الامکان مبارزه کرد و الا صرف شناسائی معلول و حتی توصیف کامل درجوه جزو آن نیز بی تنهائی وافی به مقصود نخواهد بود.

انصاف بدهیم آیا انتقاد از خود حزب توده، یا انتقادات سازمانها و گرایشات چپ دیگر از این حزب، دارای خصوصیات پیش گفته بوده اند؟ اگر اینجا و آنجا هسته های درستی در گفته ها و نوشته های انتقاد کنندگان وجود داشته است. هما نظر که اشاره شد بی گمان بطور کلی و در مجموع این انتقادات بر مبنای تحلیل علمی و صحیح از شرایط مشخص ایران صورت نمی گرفته اند تا واجد شرایط و خصوصیات انتقاد خلاق باشند و آنگاه کار ساز در اعتلای جنبش چپ.

دنباله ماجرا

نگاهی به انبوه سازمانها و گرایش های که در مقطع حساس بهمن ۱۳۵۷ در عرصه سیاسی ایران خود نمائی کردند و جملگی برای این ادعا بودند که پیروان اصل مارکسیسم-لنینیسم هستند برای اثبات مدعای ما کافی است. اکثریت قریب با اتفاق این سازمانها با شور و شوق زیاد الوصف انقلابی به میدان آمدند و از همه وجودشان مایه گذاشتند، اگر بخواهیم با دقت علمی کلمات و اصطلاحات را بکار ببریم باید بگوئیم غالب این سازمانها

وگرایشها در آن مقطع حساس تاریخی دچار سردرگمی بودند، چرا؟
برای اینکه تحلیل درست از شرایط واقعی اجتماعی ایران نداشتند
و دگرگونیهای راکه در بافت اجتماعی ایران در طول دهه های اخیر بوجود
آمده بود بدرستی نشناخته و تحلیل نکرده بودند، ولذا نسبت به جریان های
سیاسی فعال در صحنه از جمله جریانی که دیدمکانیکی و انتزاعی داشتند،
قانونمندی خصوصیات انقلاب اجتماعی ایران را فرمول بندی نکرده
بودند و لذا هر مخالف حکومت شاه را انقلابی فرض می کردند. و در نتیجه بر سر
مردم و مملکت و بخصوص نیروها و چپ آن رفت که دیدیم و هنوز هم می بینیم. رهبری
حزب توده بعثت اینکه سالها بواقع ارتباط زنده با جامعه ایران نداشت و
زندانی تصورات گذشته اش از جنبش بود، - تصوراتی که تا حدودی در صفحات
گذشته به نقد کشیده شدند و نتایج شوم آن را عیان ساختیم - همانگونه که یاد
آوری شد رهبری حزب توده در بستر پورتونیسم راست غلطیده و می غلطید، و
موضع گیریش در قبال جریان مذهبی و رهبران "انقلاب اسلامی" دنباله
منطقی همان مشی راستی بود که سالها پیش در قبال رهبری جبهه ملی در
پیش گرفته بود.

وضع سازمانها و گرایش های دیگری که ادعای مارکسیست بودن یا
کمونیست بودن داشتند بهتر از رهبری حزب توده نبود، بیاد بیاوریم که کم
نبودند سازمانها و گرایش های که در خارج چپا گرفته و در مقطع زمانی
دگرگونیهای سال ۱۳۵۷ به ایران آمدند و بسا رهبری حزب توده در پیشگاه
رهبران جریان مذهبی سر بر آستان سودند و آنان را با القاب عجیب و غریب
انقلابی ستودند، و در وصف آنان داد سخن دادند، و برای تقرب بآنان به هر
کاری دست زدند. غالب این گرایشها و سازمانها بر این تصور باطل بودند که گویا فقط خود
آغازگران جنبش اصیل چپ در ایران می باشند، فقط آنان هستند که استحقاق دارند پرچم چپ
انقلابی را بدوش بکشند. آنان بدین ترتیب گذشته پر نشیب و فراز خون آلود تاریخ چپ ایران
رانفی و این کار عملی برای بورژوازی در مجموع و مدعیان نواخته آن تحصیل حیثیت و
اعتبار می کردند و در واقع، دانسته یا نا دانسته، شایستگی بورژوازی را برای
رهبری انقلاب اجتماعی ایران تائید و تمجید

می‌کردند، و وقتی که در کشاکش حوادث سیمای واقعی رهبران با اصطلاح انقلاب اسلامی را بی‌نقاب دیدند و در لای دندانه‌های چرخ ولایت فقیه گیر افتادند بسیاری همان گونه که دیدیم متأسفانه جان‌شان را بر سرخوش باوری شان گذاشتند و تعداد کمتری که جان بدر بردند و بخارج گریختند غالباً در برداشتها و تحلیل‌هایشان چپ‌ایران را در مجموع بزیروستوال کشیده و زبان‌شان را زبانی چوبی خواندند. که این خود نمونه دیگری از عدم شناخت قانونمندی ما رکسیستی جامعه می‌باشد.

بدیهی است که چنین وضعیتی نمی‌توانست و نمی‌تواند مایه انبساط خاطر بلندگویان بورژوازی نباشد چه آن‌ها که به قدرت خزیده و چه آن‌ها که از قدرت خلع شده‌اند و هم‌چنان آرزوی خام‌پیدا کردن بهشت گم‌شده‌شان را در سرمی‌پرورانند.

در چنین هنگامه‌ای وظیفه هر پوینده راه سوسیالیسم و هر مارکسیست این است که تا آنجا که در توان دارد برای خروج از این دایره سرگردانی بکوشد. نویسنده این‌طور بعنوان یک رهرو قدیمی این راه پرافتخار و بخصوص برای سبک کردن بارگناهان و اشتباهات گذشته، که بهر حال در آن سهمی است، با بضاعت مزاجاتش در این زمینه گام‌هایی هر چند کوچک بر— داشته است، آخرین نوشته‌ای که درباره دیگر گونیهای سال ۱۳۵۷ انتشار داد تحلیل (هفت سال گذشت) بود. (۱۷)

در این تحلیل هر چند مختصر نویسنده کوشیده بود که مخصوصاً روی دو مطلب تکیه کند که بدنیست بمناسبت توضیحی در آن باره داده شود:

مطلب اول — درباره این نکته بود که چگونه برخی از سازمانها و احزاب بخصوص احزاب چپ بدنبال رهبران جنبش اسلامی به عنوان منادیان انقلاب خلقی و پرشکوه ضد امپریالیستی افتادند و دفاع‌جانه‌ها از اقوال و اعمال اصحاب ولایت فقیه را تنها طریق صواب توصیف و آنرا با عبارات انقلابی و اصطلاحات مارکسیستی تئوریزه کردند، و هرگونه مخالفت با گردانندگان سیستم ولایت فقیه را نه تنها بعنوان انحراف از طریق صواب تخطئه می‌کردند، از آن بالاتر مخالفین را به القاب ضد انقلابی و مزدوری

امپریا لیسم ملقب می‌ساختند. و وقتی شتر در خانه‌شان خوابید و آن‌ها نیز، بقول خودشان، فقط بجرم دگراندیشی به مسلخ ولایت فقیه کشته شدند، به یکباره بیدار شده و آن‌گاه سیستم حاکم را ضد انقلابی و ارتجاعی و ضد مردمی خواندند، و شعایر سرنگونی رژیم ولایت فقیه را در دستور کار خود قرار دادند!

آیا این قبیل برداشته‌ها دلیل قاطع برای این حقیقت نیست که این قبیل احزاب و سازمانها، خود را فقط خود را، مرکز ثقل حوادث و رویدادها دانسته و برخورد حاکمیت را با حزب و یا سازمان خودشان، تنها محک تعیین عیار و شناخت ماهیت انقلابی حاکمیت به حساب می‌آورند؟ والا چگونه ممکن است که حزب یا سازمانی سرکوبی بیرحمانه سازمانهای خلق عرب در خوزستان، و سازمانهای انقلابی خلق ترکمن در ترکمن صحرا و بخون کشیدن و بستن دانشگاهها، و اختناق و تضییقات و حشتناک تحمیل شده به زنان و دختران و سرانجام دوباره لشکرکشی به کردستان و کشتارهای دسته جمعی قارنا و... به حساب نیاورد و فقط و فقط سرکوبی وحشیانه تظاهرات فلان سازمان یا دستگیری افراد و رهبران بهمان حزب را دلیل برنا مشروع بودن قدرت حاکم یا ارتجاعی بودن این قدرت بدانند و آن را حجت قاطع در تغییر موضع گیری ۱۸۰ درجه‌ای قرار دهد؟

تذکراساسی نویسنده در این مورد یادآوری تعریف انقلاب از لحاظ مارکسیستی و بخصوص اهمیت عامل ذهنی در آن بود، در اینجا بمناسبت بایداضا فیه کند که متاسفانه در طول سالیان اخیر رهبران و نویسندگان برخی از سازمانهای چپ در بکار بردن اصطلاحات اجتماعی و فلسفی دقت کافی مبذول نداشته و نمیدارند. برای مثال نمونه‌ای را یادآوری می‌کند: از همان سالهای بعد از شهریور بیست و یک که قفل سانسور از زبانها و قلمها موقتاً برگرفته شد، و نشریات چپ بطور علنی یا بعرضه وجود گذاشتند، هر وقت از رضا شاه سخنی به میان می‌آمد، نویسندگان و گویندگان، گویا به عنوان ادای وظیفه انقلابی‌گری، تعمداً شتند که او را رضا خان بخوانند. این شیوه را بعدها دیگران نیز به ارث بردند و امروز غالب کسانی که برچسب "ملی" بر خود زده اند همین کار را می‌کنند و از رضا شاه به عنوان رضا خان نام می‌برند.

بدنیست در اینجا این نکته را بشکافیم که آیا این وجه تسمیه، که قاعدتا بر سبیل ترذیل و تخفیف بکار برده میشود، وافی باین مقصود است یا برعکس مصداق واقعی نقض غرض؟

از نظریک فرد ما رکسیست و یک انسان مترقی، که پدیده سلطنت را یک پدیده منسوخ متعلق به گذشته میداند، کلیه عناوین و امتیازات طبقات ممتاز از آن جمله خان و شاه و شاهنشاه نامطلوب و مردود هستند، و در واقع بسودش کشیدن این عناوین با اعزاز و اکرام، در معنای انسانی آن، نسبت معکوس دارد و هر قدر دارندگان این قبیل عناوین و امتیازات در مرتبه بالاتری از سلسله مراتب خود باشند از نظر افراد مترقی در پله پائین تری از پلکان شئون و حیثیت واقعی یک انسان قرار دارند. بنا بر این لفظ شاه در واقع خیلی بیش از خان متضمن تخفیف و ترذیل است و کسانی در عداد افراد مترقی و بخصوص ما رکسیست اگر به رضا شاه، رضا خان بگویند در حق او لطف کرده اند، نه بی مهری و احیاناً تخفیف و ترذیل روا داشته باشند، و در تعیین مجازات عادلانه او را مستوجب تخفیف دانسته و بارش را سبک تر کرده اند. مگر این که بکار برندگان این اصطلاح خود نیز واقعا اعتقاد داشته باشند که رسیدن به مقام شاهی مستلزم داشتن "بسی ملکات و خصال عالیهاست" که اکتساب آن در شان هر کس و از جمله رضا خان نیست.

در حقیقت نیز این اشراف طایفه قاجار و وابستگان باین طایفه بودند که چون سلطنت را در خاندان قاجار مخلد می دانستند و جلوس رضا خان سردار سپه را به تخت سلطنت ناروا و نامشروع، لذا در خفا و در خلوت از بکار بردن عنوان شاه در مورد او با داشتند و از این راه، به نوعی عقده کینه دیرینه شان را نسبت به "غاصب" مقام سلطنت می گشودند.

خوب! می بینیم که در این مورد خاص، نویسندگان و گویندگان مترقی، فقط از این بابت که در بکار بردن اصطلاحات و عناوین دقت لازم را بکار نبرده اند در واقع دنباله روبرقایی اشراف پوسیده دوران قاجار شده اند و به ترتیبی که بیان شد، بکار بردن ترکیب رضا خان، بجای رضا شاه برای آنان با توجه به مبانی اعتقادی شان مصداق واقعی نقض غرض

می باشد .

این چنین سهل انگاری و عدم دقت در جریان تحلیل رویدادهای سالهای ۵۶ و ۵۷ در مقیاس وسیع تر و عمیقتری بچشم میخورد : مفاهم جنبش انقلابی، قیام انقلابی، حالت انقلابی، هریک دارای معانی خاص خود بوده و محل ویژه ای در مسیر جریانات انقلابی دارند . نشان دادن یکی بجای دیگری درست نمی تواند بود چه رسد به اینکه کسانی یکبار ه دل به دریا بزنند و به جای هریک از این مفاهم اصطلاح انقلاب ، آنهم انقلاب پرشکوه خلقی و مردمی و ضد امپریالیستی بکار ببرند . عجیب تر اینکه این سهل انگاری دقیقاً از ناحیه احزاب و سازمانهای صورت میگیرد که مدعی اند پیروان واقعی اصول مارکسیسم - لنینیسم بوده و مخصوصاً بر مبنای تحلیل مشخص از شرایط مشخص حرکت می کنند ! اینان فراموش کرده اند که لنین هنگام تعریف حالت انقلابی با چه تاکیدی آنرا از انقلاب جدا می کند ، و برای تبدیل این حالت به انقلاب چه شرایطی قائل است .

از آنجا که مبنای کار ما بر اختصار است از نقل نوشته های لنین در این باره خودداری کردیم و فقط اشاره می کنیم که او بر روی "استعداد و آمادگی طبقات انقلابی برای اقدامات گسترده انقلابی بقدر کافی نیرومند" بعنوان یکی از اجزاء عامل ذهنی لازم تاکید می کند و هم چنین لزوم پشتیبانی همه گروه های اجتماعی ستم دیده را از طبقه پیشرو شرط لازم برای ارتقاء حالت انقلابی به انقلاب میداند . نویسنده این سطور با توجه به این دقایق بود که در تحلیل هفت سال گذشت ، بخصوص در مورد ماهیت رهبری جنبش سال ۱۳۵۲ اشاراتی کرد و تحلیل بعضی سازمانها و احزاب را نقد کرد . در اینجا پرسیدنی است که در مقطع ۱۳۵۲ طبقه پیشرو از نظر مارکسیستی کدام طبقه است ؟ و آیا رهبری "اقدامات گسترده انقلابی بقدر کافی نیرومند" در دست این طبقه پیشرو بود ؟ هم چنین این نکته درخور توجه است که آیا طبقه پیشرو بدون ایدئولوژی پیشرو میتواند مفهوم داشته باشد ؟ و در این صورت آیا حاصل این اشارات در عین حال این نیست که طبقه انقلاب متضمن ترقی و پیشرفت اجتماعی است ، نتیجه هرا ایدئولوژی و جریان فکری

سیاسی که بخوادجا معه را به عقب برگرداند جوهر انقلاب را فاقد است .

مطلب دوم - تاکید روی تغییرات حاصله در بافت اجتماعی ایران در سه دهه ما قبل تغییر رژیم بود . که بدون شناخت کافی و دقیق این تغییرات در همه ابعاد آن و مخصوصا بدون توجه به کیفیت گسترش بورژوازی و مسلط شدن روابط سرمایه داری در عرصه تولید ، هر نوع تلاش برای تحلیل رویدادهای اجتماعی بمثابه چوب در تاریکی زدن است .

نویسنده با تکیه بر واقعیت های تاریخی کیفیت گسترش و نقش درجه اول بورژوازی بوروکراتیک را یادآور شد و به حق خاطر نشان ساخت که سعی در کلیشه برداری از مفاهیم اجتماعی و اقتصادی مربوط به جوامع پیشرفته سرمایه داری یا جوامع در حال توسعه ممالک تازه به استقلال رسیده ، و انطباق آنها بر مصداق مفروض در ایران نادرست است .

نظام سرمایه داری در ایران شکل خاص خود را داشته و دارد و تا شير قدرت دولت مرکزی در آن عامل مهم و اساسی بوده است . پاگرفتن و توسعه بورژوازی جدید ایران اعم از صنعتی و مالی و غیره به کیفیتی که اجمالا به آن اشاره گردید در سرمایه قدرت دولت و با بهره گیری از اعتبارات دولتی بود با تمام خصوصیات دولت استبدادی که تاکنون در فساد غوطه وراست . (۱۸)

از همین رو است که نویسنده این سطور در تحلیل " هفت سال گذشت " اشاره کرده بود که اصطلاحات رایج در ترمینولوژی اقتصادی و اجتماعی ممالک غربی الزاما معادل های نظیر به نظیر در اقتصاد و اجتماع ایران ندارند ، ولذا در بکار بردن آن اصطلاحات در بررسی اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران باید احتیاط و دقت کامل بکار بسته شود .

ذکر یک مثال در مورد شرایط خاص ایران شاید در روشن تر کردن موضوع بکار آید :

از ابتدای حکومت رضا شاه ایجاد سازمان ثبت اسناد و املاک برای آن بود که تضمینات لازم برای مالکیت و سرمایه داری بصورت مالکیت ارضی و مستغلات بوجود آید . چون قبل از آن و بخصوص قبل از مشروطیت مالکیت مالکان حتی مالکیت ارضی و مستغلات به هیچ وجه ثباتی نداشت . کافی بود

فردی از متنفذین دیوان یا خانی طمع در ملک دیگری می‌بست، بلافاصله یا آنرا به زور تصرف می‌کرد و یا با تهیه بنچاقی مجعول بوسیله آخوندهای محل، به اصطلاح مدرک قاطع بنفع خود تهیه می‌کرد و از این طریق ظاهراً مشروع، آن را از دست متصرف قبلی در می‌آورد. برای خاتمه دادن به این وضع رضا شاه و همکاران نزدیکش سازمان ثبت اسناد را بوجود آوردند و شواهدی فراوان وجود داشته است که رضا شاه با چه علاقه‌ای می‌خواست اعتبار سند مالکیت را از هر خدشه مصون دارد. اما بعدها بعضی وابستگان بقدرت و یا سواستفاده‌کنندگان حرفه‌ای با استفاده از مقررات ثبت املاک، از طریق بندوبست با ما مورین ثبت اسناد و املاک یک باره حدود معمول و متعارف یک مزرعه کوچک و یا چشمه‌سار کوچکی را از چهار طرف کیلومترها توسعه میدادند و صاحبان چنین مزارع یا چشمه‌سارهای شب می‌خواستند و صبح از خواب سر بر می‌داشتند و میلیون‌روحتی میلیاردر می‌شدند، خاصه وقتی که با بندوبست با فردی مانند اشرف پهلوی اجازه ایجاد یک شهرک را نیز تحصیل میکردند، آنگاه چنین اشخاصی این سرمایه واقعا باد آورده را یا در بانکها می‌سپردند و یا در صنایع و کسب و کاری و مستغلات بکار می‌انداختند. چنین پدیده‌ای در انباشت سرمایه خاص شرایط اجتماعی و اداری و اقلیمی ایران است که البته نویسنده تصور نمی‌کند در هیچ‌جا دیگر نظیر داشته باشد، تعداد میلیونرهای ایرانی از این طریق در دهه‌های اخیر واقعا سربه‌زارها می‌زند. برعکس وقتی فردی نفوذی نداشت و یا معارض ذی‌نفوذی پیدا میکرد آنگاه دمارا از روزگارش در می‌آوردند.

اشاره به نکته دیگری در مورد مختصات ویژه تکامل سرمایه‌داری در ایران مخصوصاً بی‌مناسبت نیست:

در مالک اروپائی معمولاً پس از اینکه سرمایه‌داری مراحل تکامل خود را می‌پیمود و در این مسیر محرک انقلابهای اجتماعی در قالب انقلابهای بورژوا - دموکراتیک می‌گردید، وقتی که دستخوش بحران گردیده و بقای آن از سوی نیروهای بالنده اجتماع - پرولتاریا و متحدین آن - جدا "در معرض تهدید واقع می‌شود، پدیده‌ای بنام سرمایه‌داری دولتی برای از سر گذراندن بحران و به تاخیر انداختن انقلاب بعنوان راه نجات مورد استفاده بورژوازی قرار می‌گیرد در حالی که چنانکه دیدیم در ایران این پدیده خود

پایه و مبنای مرحله نخستین پاگرفتن اقتصاد سرمایه داری و محرک توسعه روابط سرمایه داری در عرصه اقتصاد بوده است. با این وصف چگونه قابل قبول است که احکام مربوط به تکامل اجتماع در مالکات و عینا در ایران نیز قابل اعمال و انطباق باشد و به تبع آن مصادیق مفاهیم رایج در ترمینولوژی اقتصادی و اجتماعی غرب عینا در ایران نیز وجود داشته باشد.

غرابت قضیه وقتی بیشتر میشود که این گونه اشتباهات و کمراهی‌ها را من گیر سازمانها و احزابی باشد که بطور پیش گفته مدعی اند که در همه حال بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص حرکت میکرده اند.

آیا تحلیل مشخص از شرایط مشخص چه معنی میتواند داشته باشد و وقتی که تکامل اجتماع ایران بصورت عینی مطالعه و بررسی نشود و پدیده‌های ظاهر شده در زمینه‌های فلسفی و سیاسی و اجتماعی مورد بررسی و شناسائی قرار نگیرند. آنگاه آیا تعجب آور نیست سازمانها و احزابی که در تحلیلهای خود نه یکبار بلکه دهها بار به این نوشته‌لنین استناد کرده و میکنند: "مادامی که افراد فراگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیده‌های، اخلاقی، دینی، سیاسی، و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، دز سیاست همواره قربانی سفیها نه فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود" (۱۹).

با وجود فراغت و امکانات گسترده‌ای که داشتند ظهور پدیده‌های نئی چون بازرگان و آل احمد و مطهری و شریعتی و احسان نراقی و سید حسین نصر و حمید عنایت و شاگردان را در عرصه سیاست و اجتماع نادیده انگارند، و نوشته‌های سیاسی و فلسفی و اجتماعی آنان را نقد نکنند، و فقط به خیال اینکه بعضی از این اشخاص با رژیم شاه از در مخالفت درآمده اند دل خوش دارند و هر حرکت اعتراضی را با عناوین دهان پرکن حرکت توده‌ای و انقلابی وصف کنند. چنین احزاب و سازمانها که ادعا داشته و دارند که پویندگان راستین راه مارکس و ولنین هستند، به طبقه کارگری که مدعی اند نمایندگی آنها را دارند یکبار رنگفته و هنوز هم نمی‌گویند که در ورای تعلیمات

شریعتی و بازرگان و مطهری چه چیزی نهفته است ؟ نگفته و هنوز هم نمی -
گویند که آل احمد از کجا و چگونه در کابا رباب ولایت فقیه سینه چاک میکرد
و احسان نراقی و سید حسین نصر و حمید عنایت کدام نظریات اجتماعی و
فلسفی را شرح و ترویج می کردند . و چرا . بالاخره این وکلای انحصاری طبقه
کارجرایان با و نگفته اند که وجود چنین پدیده هایی انعکاس کدام تحولات
در بافت طبقاتی اجتماع ایران است .

حوادث مشخصتری را در نظر بگیریم : هنوز هم که هنوز است تقریباً
تمام احزاب و سازمانهای که مدعی اند پیروان راستین مارکسیسم -
لنینیسم در ایران میباشند در باره حادثه ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ که ارباب ولایت
فقیه ، آنرا سرآغاز حرکت انقلاب اسلامی میدانند ، تحلیلی علمی ارائه
نداده و همه این احزاب و سازمانها از این واقعه حداقل به عنوان حرکتی
انقلابی یاد می کنند . و یکبار از خود پرسیده اند که در شرایط مشخص خرداد
۴۲ بافت طبقاتی ایران چگونه بود ، چه اتفاق تازه ای افتاده بود و آن
حرکت در راستای دفاع از منافع کدام طبقه بود ؟ هنوز هم نمی دانند که مثلث
تیمور بختیار - دکتر مظفر بقائی - سید حسین آزموده (که البته تیمور
بختیار در آن قرار داشت) سازمانده اصلی و محرک این جریان بود و
حاج آقا روح اله را از نظر سیاسی آنان رهبری می کردند ، که دستجات نوچه های
طیب را عوامل تیمور بختیار در ساواک سازماندهی می کردند ، که بسیاری از
آنان از همان تاریخ از ایران گریخته و در اروپا ساکن شدند و اکنون نیز
از عوامل فعال جمهوری اسلامی هستند ، که مثلث مذکور شب قبل از حادثه
در مرکز ستادشان در شمیران مبالغ عمده ای وجه در اختیار حاجی نور
میدان دار معروف قرار داد که فردا آن را بین "بچه ها" تقسیم کنند ، هنوز هم
نمی دانند . ج اسماعیل رضائی که همراه طیب بعنوان یکی از متهمین اصلی
محاکمه و اعدام شد منشی (میرزا) همین حاج نور بود و پرونده حاجی نور
در اثراعمال نفوذیادی همان مثلث از پرونده حاج اسماعیل و طیب توسط
سرهنگ قانع باز پرس تفکیک شد و با گذشت زمان از اعدام رهایی یافت و به
حبس ابد محکوم شد و در زندان نیز مورد لطف زندانبانانی بود که نه نفر از

کا درهای سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق را ناکام
مردانه به قتل رساندند و حاجی نوری در زندان قزل حصار قلعه مخصوص بخود
داشت.

این مدعیان رهبری بلامنازع طبقه کارگر هنوز به این طبقه و
پیروان ادعائی خویش نگفته اند که اشخاصی چون آیت و عسکرا ولادی که از
فعالین حزب زحمتکشان بقائی بودند چطور شدند که بصورت تئوریسین و طراح
سیاستهای جمهوری اسلامی درآمدند و چرا تیمور بختیار بعد از واقعه مذکور
مغضوب و مالا تحت تعقیب قرار گرفت؟ چطور شدند که در جمهوری اسلامی، که
افسری نبود و چند ساله را بجرم شرکت در کودتای ۱۲۹۹ اعدام کردند، از تیمور
بختیار و اجنایات بیشمارا واسمی برده نمیشود، در حالی که او با دست خویش
در اطاق کارش در زمان حکومت نظامی اش برادرانش و احادیها را از پای
درآورد و فدائیان اسلام در همان زمان حکومت نظامی او و در لشکر ۲ زرهی که
فرماندهی اش را بعهده داشت اعدام شدند. سپهبد حسین آزموده چگونه از
ایران خارج شد که امروز کبری میخواند و به خیال اینکه دیگر باری دنیا به
کامشان خواهد شد بر پیکر نیمه جان روشن فکران ایران تازیانه میزنند.

دامنه بی خبری و در واقع مسخ کردن تعالیم انقلابی مارکس و لنین
به آنجا کشید، که با وجود اینکه خمینی سالها قبل از سال ۱۳۵۷ در جواب
استفتای جماعتی از مقلدینش که در مورد حرکت های انقلابی دانشجویان
ایرانی در خارج از کشور، از او کسب تکلیف کرده بودند، ضمن فتوای معروف
تولی و تبری صراحتاً گفته بود که از همکاران و اتحادیه های کمونیست ها بیدروی
بگردانند و از آنان بپرهیزند، به نوشته کنت الکساندر دوم را نش رئیس
اسبق سرویسهای ضد جاسوسی فرانسه "حزب توده برلن شرقی این کاست ها
را به تعدادی که شما را آنها در حدود چندین هزار نوسان داشت تکثیر می کرد
و بدون برخورد با مسئله دشواری های مرزی روانه ایران می نمود....." (۲۰)
آیا حزب توده بعنوان حزب طبقه کارگر میبایستی لایشرط امکانات
خود را در اختیار خمینی بگذارد؟ آیا درازا این همکاری وظیفه نداشت،
که لااقل بر روی کاغذ هم شده است، خمینی را مکلف به قبول پاره ای تعهدات

در مورد حفظ احترام و تضمین آزادیهای دموکراتیک و فعالیت همه سا زمانه‌های انقلابی بنمایند و همکاری خود را مشروط بایفای این تعهد کنند؟ نتیجه اینکه آیا سرنوشتی که نصیب حزب توده گردید برای هزارمین بار صحت تعلیمات لنین را به ثبوت نرسانید و آیا رهبری حزب توده "قربانی سفیها نه فریب و خود فریبی" نشد؟

وقتی رهبری حزب توده مدعی است که سیاستهایش بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران پی ریزی میشود آیا ساختار دولت را در ایران از لحاظ تاریخی در نظر گرفته است و آیا توجه دارد که از زمان صفویه به بعد در ایران مفهوم ویژه‌ای از حاکمیت دولتی شکل گرفته است که با وجود انقلاب مشروطیت و ضربهای که به آن وارد آمد، حتی در دوره پهلویها نیز در اساس دستخوش تغییر جدی نشده بود. آیا نظریات روحانیت شیعه، حتی میان روبرو ترین آنان را، در مورد اساس مشروعیت دولت و حاکمیت دولتی به صورت عینی مورد بررسی و تحلیل قرار داده است؟

ببینید یکی از معاصرین سید عبداله بهبهانی، که بارها در مطبوعات متمدنی و چپ بعنوان یکی از سیدین سندین مورد تجلیل قرار گرفته و قطعا از قشریون عالم و روحانیوت نبوده است، سیمای سید را چگونه ترسیم کرده است: "سید عبداله کوسا نا ولاغیری میگوید در دژ آشوب دربارش از دربار دولتی رنگین تراست. ستون مجلس است و صاحب داعیه وقتی از صاحب اختیار پرسیده بود که صفویه حقه را کدام طرف عمامه میزدند" (۲۱).

ما در صفحات قبل یادآوری کردیم که ایران مهد ظهور یکی از قدیم ترین اشکال حاکمیت دولتی بوده و نیز نوشتیم که ایرانیان گردانندگان واقعی چرخهای دیوانسالاری جباران عرب و ترک و تا تاریخ بوده اند، و از این طریق به مدد زبان فارسی و ترسل توانسته اند موجودیت و هویت خود را حفظ کنند. برای این حقایق باید بیفزائیم که انقلاب مشروطیت به تعبیری خود قدم اساسی در پایه گذاری دولت ملی به مفهوم جدید آن بایده حساب آید، و آن زمان در طول دهها سال دولتی در ایران پا گرفته که از جهاتی مصداق کامل (ETAT PROVIDENCE) در قالب خاص ایرانی، این مفهوم می باشد. دولتی که در

سالهای اخیر سیستم محمد رضا شاهی زمام بیش از ۹۰ درصد فعالیت های تولیدی و اقتصادی را مستقیم و غیر مستقیم در اختیار داشت و از نزدیک در تمام مشئون و فعالیت های تولید کنندگان خصوصی نیز مداخله و تاثیر داشت. آیا نباید این فاکتورها بعنوان شرایط مشخص اوضاع ایران در تحلیل ها در نظر گرفته شود؟ و در چنین صورت با توجه به سایر شرایط حاکم بر زمینه های تولیدی و اجتماعی و فرهنگی در اجتماع ایران، چگونه انقلاب ایران باید الزاماً از کانال راه رشد غیر سرمایه داری بگذرد؟ اگر نگوییم این نظریه جمع بندی پراتیک چند تجربه شکست خورده در ممالک تازه به استقلال رسیده آسیا و آفریقا است، حداقل حق داریم بپرسیم که شرایط و مشخصات ویژه ایران چگونه قابل مقایسه با آن ممالک تازه به استقلال رسیده است که تازه می بایستی دولتهای ملی شان را بنیان بگذارند، زبان و فرهنگ ملی شان را احیا و ترویج کنند، ارتش ملی شان را بوجود آورند و پایه های رشد اقتصادی و اجتماعی شان را بمدد این عوامل استوار سازند. در حالی که ملت ایران در طول چندین دهه که از انقلاب مشروطیت می گذرد به تنوع و جنبش های درخور توجه و گسترده مردمی و ضدامپریالیستی را از سر گذرانده است که هدف عام آنها تعمیق انقلاب و هدایت جنبش انقلابی در جهت هر چه دمکراتیک تر کردن آن بوده است که در این باره بایده قیام های خیابانی در آذربایجان و کلنل محمد تقی خان در خراسان و جمهوری گیلان و نیز تشکیل حکومت های دمکراتیک و خود مختار در آذربایجان و کردستان در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ اشاره کرد.

در سالهای اخیر رسم بر اینست که هر تحلیل گرا و ضاعایران، خواه از معتقدان به مارکسیسم یا شدیدا از معاندین آن، بعنوان پیش درآ مدبخت، از بحران چپ ایران سخن بمیان بیاورد. در این تردیدی نیست که در مقطع رشد و توسعه جنبش انقلابی در سالهای ۵۶ و ۵۷، چپ سنتی ایران دستخوش بحرانی بود که ریشه در نخستین سالهای پس از سقوط رژیم رضا شاهی داشت و با گذشت زمان مزمن شده بود. درورای این واقعیت باید به واقعیت دیگری نیز اشاره شود و آن واقعیت، که البته بوضوح واقعیت پیش گفته نبود، اینست که سازمانهای نوپای چپ، که بطور مشخص در سالهای دهه چهل در داخل و خارج ایران بوجود آمده بودند، هر چند بر اساس نفی سازمانهای چپ سنتی شکل گرفته بودند، ولی در واقع خود حامل شکل یا اشکال دیگری از همان نارسانهائی بودند که سازمانهای چپ سنتی را به ادبایرکشانیده بود. نکته در این است که سازمانهای نوپای چپ خود بر این واقعیت شاعرنبودند و چنین می پنداشتند که نبض انقلاب فقط در قلب آنان می طپد، در مرکز جنبش انقلابی قرا ر گرفته و دایر مدار آن هستند، و بر این گمان بودند که هر چه شعارهای آتشین تر بر زبان آورند، عیار انقلابیگریشان بیشتر است.

دیری نپاشید که تا زیا نه حوادث و واقعیت های سرسخت و تلخ ایمن سازمانها را بخود آورد، و از همین جا است که با سلسله ای از حوادث زنجیره ای انشعاب و انحلال و غیره در درون این سازمانها روبرو می شویم. هر چند که بهر حال عنا صر سخت کوش و سرسخت چپ در هر شرایط، در حد امکان از مبارزه باز نایستاده اند، اگر سنگری را ترک کرده اند در حال زد و خورد و مبارزه بوده و به سنگر دیگری عقب نشسته اند، نه اینکه از مصاف بگریزند.

بر خلاف آنچه دشمنان سوگند خورده چپ ایران، عنوان کرده و می کنند که گویا این چند دستگی ها و انشعاب و انحلال ناشی از اینست که تئوریهای راهنمای این سازمانها، کارآئی شان را از دست داده و با بن بست روبرو شده اند، نظر نویسنده این سطور اینست که نفس این اختلاف عقیده ها و انشعاب و چند دستگیها دلیل بر اینست که چپ ایران پویا و پرتحرک است، یک سویه نگر نیست، در حال توقف نکرده است بلکه روی به آینده دارد،

مجدوب و مفتون این شخص یا آن شکل سازمانی و این یا آن طرح برنامه نیست، و در یک کلام چپ ایران در مجموع دچار جزماندیشی به مفهوم عام آن نشده است.

شکست در مرحله کنونی را تقدیر الهی یا مقدر تاریخی نمی‌دانند و در کاری جوئی علل واقعی این شکست است تا از آن درس بگیرد و پاپگاه‌ی برای خیزش به سمت یک پیروزی چشم‌گیر بسازد. چپ ایران در کار آنست که قوانین واقعی دگرگونی انقلابی اوضاع و شرایط اجتماعی ایران را کشف کند و به مدد تجربه، هر چند دشوار و تلخ، بهترین و مناسب‌ترین شیوه‌ها را برای بکار بستن این قوانین کشف کند.

این البته مایه امیدواری است ولی آیا باید به این دل خوش داشت، آیا زمان این پی‌جویی و کاوش بی‌نهایت است و محدودیت نمی‌شناسد؟ خیر، باید قبول کرد که محدودیت زمانی و تنگی وقت چپ ایران را در تنگنا قرار داده است، زندگی با تمام دشواریهایش جریان دارد، واقعیت اینست که اجتماع ایران دستخوش التهاب است، سیل خون و کشتار و شکنجه و تعزیر کارگرنشده است، رژیم ولایت فقیه حاکم بر ایران، یا بهتر بگوئیم جمهوری اسلامی ایران هیچ شانس برای زیستن در دراز مدت ندارد.

پیدایش این رژیم معلول شرایط خاصی بود، آن شرایط خاص کما و کیف دستخوش دگرگونی شده‌اند، مهمترین این دگرگونیها کنایه رفتن پرده از روی بسیاری از توهمات است. همان توهماتی که توده‌ها را در پی یک کارزار سیاسی و تبلیغاتی چندین ساله و سازمان داده شده، بدنبال روحانیت کشاند. اما علل اصلی سرنگونی رژیم سلطنتی هنوز هم بهمان حدت و شدت وجود دارد، امروز به عیان دیده می‌شود که هیچیک از مشکلاتی که در واقع علل عینی سقوط رژیم سلطنتی بودند، از بین نرفته است. ملت ایران بقیامت دهها هزار شهید و متجاوز از صد هزار زندانی از بهترین فرزندان و با تحمل رنجها و مصائب فراوان تجربه تازه و پرمحتوایی را از سرمی‌گذرانند در ورای وعده‌های روحانیت و کسانی که تشیع رنگ و جلاخورده را بعنوان آخرالدواء برای دگرگونی ریشه‌ای اوضاع اجتماعی ایران پیشنهاد

می‌کردند، اینک انوار حقیقت تابناک است، ابرهای توهم را انوار ایمن
خورشید می‌شکافند، و برای چندمین بار در ایران، ثابت می‌شود که بورژوازی
ایران نمی‌تواند پیام‌آور ترقی و عدالت اجتماعی و پیشرفت باشد هرچند که
خود را با هزار پیرایه آرایش کند و با هزار نیرنگ سیمای واقعی‌اش را از
انظار پنهان کند، ثابت می‌شود که روائی‌های تازه و نوظهور جهان بینشی
ایده‌آلیستی، مانند روائی‌های کهن آن هیچ پاسخ شایسته‌ای برای حل
مشکلات و بحران‌های عصر ما ندارند.

اگر در اجتماعات غربی، بورژوازی بیش از یک قرن پرچم آزادی‌های
دمکراتیک و پیشرفت را بدوش می‌کشید و اینجا و آنجا منشأ تحولات مثبت و
مترقی در اجتماع بود و آنگاه این پرچم را بزیربای افکند، در جامعه‌ی
ایران بورژوازی نوحه و نوحه‌ها می‌نوازد، مولود سیستم ختنه‌خوار و دیکتاتور رضایی
شاهی و محمد رضا شاهی است. منبع اساسی انباشت سرمایه در سیستم
بورژوازی ایران غارت "قانونی" پول‌های حاصل از درآمد نفت و سایر
منابع طبیعی و یا انحصارات و شبه انحصارهای دولتی است که از قلب تیره
دستگاه حاکمه جا بردار عروق این بورژوازی جاری شده و به آن نیرو و توان
بخشیده است.

ساختار اقتصادی ایران در حال حاضر وزن مخصوص بسیار سنگینی
بخش دولتی در آن، امکان هرگونه تغییر به اصطلاح لیبرالیستی را منتفی
می‌سازد و بنا بر این پروراندن چنین سودا‌هایی در سرکاملا غیر واقع‌بینانه
است، زیرا آن قشر از بورژوازی که به هر طریق به حکومت می‌رسد، بطور اتوماتیک
تمام متسمه‌های بهره‌گیری از سیستم اقتصاد دولتی را در دست می‌گیرد و از
امتیازهای غیرقابل انکار آن بهره‌ور می‌شود و دیگر نصاب حکیمانانه و
اندرزهای اخلاقی جلودارش نمی‌شود، لذا ما دام که در برابر این پاشنه می‌چرخد
هرگونه امکان تغییر سرشتی این روابط منتفی است.

بورژوازی ایران در دامان چنین سیستمی رشد کرده و پرورش یافته
است از این رو با مفاهیم آزادی و دمکراسی از اساس بیگانه است و هیچگاه
بنواقع داعیه آنرا هم نداشته است. اگر بصورت ظاهری پارلمانی وجود داشته

است این فقط یک تقلید خنده آورا زدمکراسیهای غربی و نشانی از "نو - جوئی" و "نوخواهی" سردمداران رژیم بوده است. بورژوازی بوروکراتیک که بدنه اصلی بورژوازی ایران را تشکیل داده و مغز متفکر آنست با سیستم ترور و اختناق توامان است و از آن سیستم جدا شدنی نیست، این دو بطور متقابل و متداخل در بقا و رشد یکدیگر تاثیر دارند. سایر بخشهای بورژوازی نیز بطور غیر مستقیم از همان منبع تغذیه شده اند و ناگزیر سمت تحول شان نیز عمدتاً در همان مسیر است. اگر تضا دورقابتی بین آنها، گاه بگاه چشم می خورد، این تضا دورقابت برای تصرف مواضع متصرفی حریف است نه به منظور سالم سازی سیستم و یا دگرگون ساختن زیربنائی آن، و بطور قطع هیچ یک از بخشهای بورژوازی و یا کسانی که آن را نمایندگی می کنند با مال نه می خواهند و نه می توانند محرک و منشاء تحولات بنیادی در جهت پیشرفت اجتماعی باشند. این بیان مختصر قانئون نخستین و اصلی تحولات اجتماعی ایران است و از همین جا نیز قوانین دیگر آن نشئت می گیرد. قانئون دوم و بلاواسطه لزوم دمکراتیزه کردن حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران است. دمکراتیزه کردن محیط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران مرحله مشخص از تاریخ تکامل انقلابی جامعه ایران است که ناگزیر باید آن را طی کرد، جامعه کنونی ایران در تمام مشئون و ابعاد دستخوش بحران است، زخمهای عمیق و بسیاری بر پیکر اجتماع است، بیماریهای گوناگون سرا - پای وجودش را در برگرفته اند باید اجتماع را از همه این بیماریها نجات داد، باید زخمها را مرهم نهاد، مرحله دمکراتیزه کردن مرحله اجتنابنا پذیر برای ایفای این وظایف مبرم و بسیار دشوار است. دمکراتیزاسیون امری نیست که از امروز به فردا انجام گیرد، این یک مرحله و یک پروسه نسبتاً طولانی است. پیا مدهای شوم حکومتهای سلسله پهلوی و جمهوری اسلامی در تمام پهنه حیات جامعه بایده زدوده شوند این همان کار عظیمی است که باید در مرحله دمکراتیزاسیون انجام شود تا جامعه سلامت نسبی اش را بازیابد و نیروهای سازنده زخمهای کاری وارده بر خود را درمان کنند و بتوانند با تمام نیرو و بکار ساز زندگی در تمام زمینه های اجتماع بپردازند. مرحله

دمکراتیزاسیون، مرحله مبرم سال‌های تمام حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است.

در سایه سیستم ترور و اختناق بورژوازی بوروکراتیک و دنباله‌روان آن، از پخش و تبلیغ مارکسیسم، بعنوان تنها جهان بینی که نیروی انقلابی را می‌تواند به پیروزی رهنمون کند، سال‌های سال جلوگیری کرده و از مسلح شدن کارگران و متحدینشان، به این سلاح کارآمد و تجربه‌شده جلوگیری کرده‌اند. باید کلیه سدهائی که در این راه از سوی بورژوازی بوروکراتیک و متحدین آن ایجاد شده تخریب و امکان تماس تبلیغی بین مارکسیسم با توده‌ها در وسیع‌ترین اشکال آن فراهم گردد.

از آنجا که انقلاب کارتوده‌ها است ناگزیر توده‌ها باید آگاهی انقلابی کسب کنند تا بتوانند هر حرکت جامعه به سوی پیشرفت و ترقی شوند؟
دمکراتیزه کردن محیط سیاسی و اجتماعی جامعه در وسیع‌ترین اشکال آن تنها راه هموار کردن طریق انقلاب است. در شرایط مشخص ایران و با در نظر گرفتن تجربیات تاریخی گذشته دمکراتیزه شدن محیط سیاسی و اجتماعی متضمن الزامات آتی الذکر است:

۱- باید به ملیت‌های ساکن ایران امکان داده شود که در وسیع‌ترین صورت در سرنوشت خویش موثر گردند و امکان بسط و گسترش و شکوفائی فرهنگ و سنن ملی‌شان را به بهترین وجه داشته باشند. این نخستین شرط لازم و اجتناب‌ناپذیر برای دمکراتیزه کردن محیط سیاسی ایران است: شناسائی حق تعیین سرنوشت برای عموم ملیت‌های ساکن ایران اعم از کرد و آذربایجانی و بلوچ و ترکمن و عرب

۲- دستگاه‌های دولتی باید دمکراتیزه شوند بدیهی است با شناسائی حق تعیین سرنوشت برای ملیت‌ها، در یک بعد این مسئله تا مین می‌گردد ولی این به تنهائی کافی نیست قدرت و ساختار دولت مرکزی نیز باید دمکراتیزه شود، بدین معنی که بالاترین مقام اجرایی دولت مرکزی باید به شورای ملیت‌ها، که تمام ملیت‌های ساکن ایران به نسبت مساوی در آن نماینده خواهند داشت، سپرده شود. در بقیه هیئت‌های اداری نیز باید

شوراهای کارکنان و کارمندان که بطور آزادانه و دموکراتیک انتخاب خواهند شد در تعیین شیوه‌های موثر برای فعال کردن دستگاههای اداری و تحرک بخشیدن به آنها در جهت انجام خدمات به بهترین وجه نظارت داشته باشند. در این زمینه مخصوصاً با توجه به سوابق و سنت‌ها باید دو نکته مطمئن نظر قرار گیرند:

الف- تامین شرایط زندگی متناسب برای کلیه کارمندان و کارکنان دستگاههای دولتی و وابسته بدولت از طریق تعدیل حقوق و سایر امکانات تعاونی.

ب- با توجه به سنت‌های بسیار شوم و زشت باقیمانده از رژیم محمد رضا شاه و رژیم جمهوری اسلامی باید انضباط آگاهانه در محیط کار حکمفرما گردد، و بطور جدی با قلدر بازی و قلچماق‌گری مبارزه شود. رژیم‌های سلطنتی و جمهوری اسلامی، به دلایل عینی و احد قلدر پروری و قلچماق بازی را، هر یک به شیوه خود، تشویق و ترویج کرده اند باید این شیوه نامیمون از محیط اداری زدوده شود و محیط ادارات سالم سازی گردد.

۳- تمام قوانین و مقرارتی که به شکلی از اشکال مانع انتشار پخش و تبلیغ نظرات ماتریالیستی و مارکسیستی است باید لغو، و آزادی تبلیغ هرگونه نظرات ماتریالیستی و مارکسیستی تضمین گردد.

۴- هرگونه تبعیض در مورد پیروان دین یا آئین مشخص باید از میان برداشته شود و پیروان ادیان و مذاهب مختلف باید آزادی کامل اجرای مراسم مذهبی شان را داشته باشند.

۵- بهیچوجه نباید از خزانة عمومی یا شهرداری برای اداره اماکن مذهبی یا تسهیل تعلیمات مذهبی وجهی پرداخته شود. تعلیمات دینی باید به شکل از برنامہ مدارس حذف گردد و پرداختن به هرگونه تبلیغات مذهبی از طرف دولت و سازمانهای عمومی باید ممنوع گردد.

۶- کلیه سازمانها و ارگانهای اختناق و سرکوب از قبیل ساوا و کمیته‌ها و سپاه پاسداران و غیره باید منحل شوند و در آینده نیز بهیچوجه نباید چنین سازمانهای تجدید حیات کنند.

۷- هرگونه مقررات تبعیض آمیز در کلیه شئون اعم از سیاسی و قضائی و اداری در مورد زنان باید کان لم یکن اعلام شود و تساوی کامل حقوق زن و مرد در تمام شئون بر رسمیت شناخته شود و اقدامات مشخص عملی در اجرای آن به عمل آید.

سالهاست که مبلغین بورژوازی برای تحمیل توده ها در باره دموکراسی و رعایت حقوق اساسی و طبیعی مردم داد سخن میدهند، با اصطلاح روشن بین ترانان لزوم انتخابات آزاد و تناب را برای استقرار دموکراسی بعنوان تنها نسخه تجویز می کنند. آنان غافل از این حقیقت هستند که میلیونها نفر از اهالی ایران از ملیت های کرد و آذربایجان و عرب و ترکمن به زبان فارسی آشنا نیستند و بطور رسمی و عملی به خارج از دایره حیات سیاسی جامعه ایران طرد شده اند. باید به این میلیونها نفر امکان مشارکت جدی در زندگی سیاسی مملکت داده شود و این امکان جز بصورتی که اجمالا "دربالایان شدت امین شدنی نیست. همچنین است جلوگیری از مشارکت معتقدین به عقاید مارکسیستی و حذف رسمی آنان از زندگی سیاسی..

کلیه نظاماتی که در مورد دموکراتیزه کردن سازمانهای اداری ایران پیش بینی و عملی میگردد عینا در مورد ارتش و نیروهای مسلح باید به مورد اجرا گذاشته شود و ترتیبات قانونی مکفی و مطمئن داده شود تا نظامیان در سطح کشوری، و در مقیاس هر قسمت از کشور، از دستورات عالیتین نمایندگان اداری قدرت اجرایی تبعیت کنند.

اما حتی با اجرای کلیه موارد ذکر شده، باید دانست که دموکراتیزه کردن حیات سیاسی، برای دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی هر چند شرط لازم است اما کافی نیست. همزمان و به موازات دموکراتیزه کردن حیات سیاسی باید حیات اقتصادی جامعه ایران نیز دموکراتیزه گردد. برای دموکراتیزه کردن حیات اقتصادی جامعه حداقل اقدامات آتی الذکر ضروری است:

الف- اداره عمومی تمام مؤسسات اقتصادی دولتی (اعم از صنعتی و کشاورزی و معدنی و مالی و اعتباری) به شوراهای مشترک و مختلط کارگران و کسار

— مندان و متخصصین سپرده میشود. بدون اینکه به اختیارات مدیریت فنی لطمه ای وارد شود.

تعداد نمایندگان کارگران در شوراهای موسسات صنعتی و کشاورزی به تنهایی معادل تعداد نمایندگان کارمندان و متخصصین خواهد بود. تمام حقوق و اختیارات مجامع عمومی یا مراجع عالی اداری موسسات مذکور، به این شوراها تفویض می گردد.

ب — در موسسات اقتصادی وابسته بدولت و شهرداریها یا شرکتهای دولتی نیز عینا به ترتیب فوق عمل خواهد شد.

ج — در موسسات تولیدی و اقتصادی خصوصی (اعم از صنعتی و کشاورزی و مختلط و غیره) شورای مشترک کارگران و کارمندان و متخصصین در تنظیم برنامه های تولیدی و تنظیم بودجه با مدیریت خصوصی مشارکت خواهد کرد به این گونه که برنامه و بودجه تنظیم شده از طرف مدیریت وقتی قابل اجرا خواهد بود که به تصویب شورای مشترک کارگران و کارمندان و متخصصین رسیده باشد. برای تضمین جریان دموکراتیزاسیون مقررات خاصی تنظیم میشود و از جمله بازرسی و بازرسان این قبیل موسسات حتما باید از اعضای شورای مشترک کارگران و کارمندان و متخصصین باشند (یا توسط این شورا انتخاب گردند) تا بتوانند در مجامع قانونی شرکت حضور یا بند و احیاناً بموقع مجامع قانونی را دعوت به اجلاس کنند. همچنین به این بازرسان باید اختیارات خاص داده شود که به استناد آن هر موقع بتوانند بر جریان خرید و انعقاد قراردادها نظارت کنند.

د — آزادی فعالیت سندیکائی باید بطور کامل تضمین گردد تا سیستم شورای مشترک کارگران و کارمندان و متخصصین ارتباطی با آزادی کامل فعالیت های سندیکائی نخواهد داشت و نباید مداخله حقوق قانونی و اختیارات سندیکائی باشد.

ه — برنامه های عمومی اقتصادی و عمرانی دولت باید به تصویب نهائی شورای نمایندگان خلق ها برسد و الا قابلیت اجرای نخواهد داشت.

همراه و همزمان با دموکراتیزه کردن زندگی سیاسی و اقتصادی باید حیات آموزشی و فرهنگی کشور کاملاً دموکراتیزه شود. شناسائی حق تعیین سرنوشت برای خلق ها قدم اول در این راه است به دنبال آن باید امکان برخورداری از تعلیمات ابتدائی و متوسطه و عالی برای تمام افراد جامعه تا مین گردد و برنامه های تعلیمات در تمام سطوح با توجه به لزوم پیشرفت اقتصادی کشور و در رابطه با نیازهای این امر تنظیم و هم آهنگ گردد، تا موسسات آموزشی از صورت کارخانه های تربیت پشت میز نشین خارج شوند و مقام شاایسته شان را در پیش بردجا معه بدست آورند.

در شرایط مشخص ایران و با توجه به سیر تکامل تاریخی اجتماع ایران و با در نظر گرفتن تجاربى که در طول پنجاه سال اخیر کسب گردیده، محرزا است که بورژوازی از این جریان مانندجن از بسم اللهمی ترسد و نمى تواند نقشى مثبت در این پروسه داشته باشد. تجربه حکومتهاى رضا شاه و محمد رضا شاه و جمهوری اسلامى این حقیقت را به اثبات رسانده است. آیا باید مجال داد که با ردیگر در پشت پرده هاى توهم مجدداً گروه دیگری از بورژوازی ابتکار عمل را در دست گیرد و توده ها را به بازیچه تبدیل کند و برای چندین سال دیگر آزمون نامیمون دیگری را بر توده هاى میلیونی تحمیل کند؟

میلیونهاى ایرانی با تمام وجودشان سنگینی بختک حکومتهاى باصلاح مترقى و متجدد رضا شاهى و محمد رضا شاهى را سالیان دراز بر دوش خود احساس کرده اند و سرانجام نیز چندین سال است حکومت جمهوری اسلامى را آزموده اند و هنوز در دوزخ آزمایشگاهى آن بسر میبرند، این حکومت نماینده و مظهر اقشار دیگرى از بورژوازی تازه به دوران رسیده است که در عین حال با فرهنگى منحط را بدوش مى کشد و با مفاهیم ترقى و پیشرفت بیگانه است.

بنا بر این رسالت دموکراتیزه کردن حیات سیاسى و اقتصادى ایران بر عهده نیروهاى دموکراتیک جامعه و نمایندگان آنها، سازمانهاى ما رکسیستى، است. که باید دست در دست خلقهاى ایران این مهم را با انجام برسانند. این یکى دیگر از احکام قانون تحولات انقلابى ایران است.

این صرفایک آرزوی نیک خواهانهای رویای خوش انقلابی نیست .
این وظیفه ایست که تا ریخبر عهده این نیروها گذاشته است تجارب خون آلود
وسراسردردورنج دهه های اخیرمویدا این نظر است .

سؤالی که بلافاصله بنظر میرسد این است که آیا حصول این مقصود به
آسانی میسر است ؟ بازهم تجارب تاریخی جواب این سؤال را بدرستی
داده اند . هیچیک از بخش های بورژوازی جهان که در مسند قدرت اند و
جهانان که از آن مسند خلع شده اند در این باره کوچکترین گذشتی از خود نشان
نمی دهند . آنان با چهر چنگال خود به مسند قدرت چسبیده و از آن جدا
نخواهند شد با ید آنان را از مسند قدرت به زیر کشید . این کار مستلزم
مبارزه ای جدی است که در آن تمام وسائل و طرق مبارزه می تواند به کار
گرفته شود . اما عمده ترین کار در این میان تجهیز حداکثر توده ها است و
دادن آگاهی لازم به آنها ، اینجا است که نقش گروه های مارکسیست بیشتر به
چشم می خورد و ابعا دعظیم آن ترسیم می گردد . شرط مهم و اجتناب ناپذیر
توفیق در این راه این است که تمام گروه های مارکسیست لااقل در امر تلاش
برای مردم و کراتیزه کردن حیات اجتماعی و اقتصادی ایران هم آهنگی
داشته باشند . گروه های مارکسیست باید تمام سنگینی و وزن خود و ظرفیت
مبارزاتی شان را بخدمت بگیرند و الا از عهده ایفای نقش تاریخی شان بر
نخواهند آمد . اختلاف نظر در این یا آن مسئله نظری نباید مانع از ایستادن
همکاری و هم آهنگی گردد ، وقت پرداختن به اختلافات نظری وقتی است که
حداقل محیط سیاسی اجتماع مردم و کراتیزه گردد و توده های آگاه بتوانند به
عنوان داوور نهائی به این یا آن گرایش یا نظریه حق بدهند . بنا بر
این توافق بر سر حداقل برنامهم و کراتیزه کردن کشور و مبارزه و تلاش برای
به کرسی نشاندن آن ، و تحمیل به بورژوازی نخستین قدمها در ایفای
وظایف تاریخی گروه های مارکسیستی است .

برنامه های مشعش و شعارهایی که تجارب دهها ساله غیر واقعبینانه
بودن آنها را به اثبات رسانده است باید به دور انداخت . سالها
است که بعضی از سازمانهای چپ و در رأس آنها حزب توده شعار جبهه واحد را

میدهند و مفاهیم استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی را مضمون و محتوای هدفهای این جبهه خیالی معرفی می‌کنند، چه کسی است که با استقلال و آزادی مخالف باشد یا لزوم استقرار عدالت اجتماعی را نفی کند، مسئله اساسی این است که این توده‌های میلیونی هستند که باید به این مفاهیم جان ببخشند و محتوای مشخص آنها را بیان کنند.

تجارب مکررده‌های اخیر نشان داده است که آنچنان شعارهای کلی کوچکترین شانس پیروزی ندارند و نه می‌توانند آنها را به پیروزی رهنمون گردد.

تنها اتحاد عمل ممکن در شرایط اجتماعی، سیاسی حاضری ایران، وحدت عمل نیروی مارکسیست با نیروهای وابسته به جنبش‌های دموکراتیک - انقلابی ملیت‌های ساکن ایران است. امکان وحدت عمل این نیروها را تحلیل مارکسیستی شرایط اجتماعی ایران توجیه می‌کند و الزامات تاریخی ناگزیر بودن آن را با قاطعیت هرچه تمام‌تر روشن می‌سازد.

هر نیروی که حداقل برنامۀ دموکراتیزه کردن را، که شناسائی حق تعیین سرنوشت برای ملیت‌ها و لزوم مداخله و مشارکت جدی نیروهای مارکسیستی در حیات اجتماعی و سیاسی ایران، پایه‌های اصلی آن را تشکیل می‌دهند، بپذیرد البته عملاً می‌تواند در مبارزه مشترک با این نیروها همگام گردد. همگامی در مبارزه بهیچوجه به معنای آن نیست که این نیروها هویت سیاسی خود را از دست داده یا انکار کنند، وحدت عمل واقع بینانه و حقیقی وقتی محقق می‌شود که تمام نیروها با حفظ هویت و استقلال سیاسی‌شان وارد اتحاد عمل در زمینه دموکراتیزه کردن با سایر نیروها شوند.

در شرایط فعلی اجتماعی ایران وجود چنین نیروهای منتفی نیست. اما عدم وجود بلوک مارکسیستی منسجم و یکپارچه و قوی این نیروها را در مسیرهای دیگری سوق داده است، که بی‌گمان راه به جائی نخواهند برد. وجود بلوک مارکسیستی منسجم و یکپارچه و قوی دارای آنچنان قوه جاذبه‌ای خواهد بود که به آسانی بتواند این نیروها را از سرگردانی و احیاناً انحراف نجات دهد.

در رابطه با مردمکراتیزه کردن حیات سیاسی و اجتماعی ایران
با ید به یک مسئله مهم دیگر نیز توجه داشت :

سالها بود که نیروهای چپ علیه سیاست اختناق و ترور رژیم، بر
عرصه های فرهنگی و هنری حیات جامعه روشنفکری ایران نفوذ مسلط داشتند،
نفوذ ریشه دار نیروهای چپ عملا تمام تلاش رژیم را برای تسلط بر حیات
روشنفکری جامعه با شکست مواجه می ساخت و این عامل در مراحل مشخص نقش
بسیار تعیین کننده در شکست رژیم سلطنتی ایفا کرد.

متاسفانه در شرایط کنونی و از چند سال پیش به این طرف وضع به
روال سابق نمانده است، بورژوازی در تمام زمینه ها دست به تعرض زده و در
همان حال نیروهای مارکسیستی در عرصه روشنفکری و بخصوص خلاقیت ادبی
و هنری به مقیاس قابل توجهی عقیم شده اند، این وضع باید دگرگون شود،
اهمیت نفوذ و سلطه بر حیات روشنفکری جامعه برای پیش بردن سیاست
دموکراتیزاسیون ضرورت قطعی دارد. نیروهای مارکسیستی باید بیش از
پیش به ارتقا ظرفیت فرهنگی و خلاقیت خود بپردازند و خلایق را که بوجود
آمده پر کنند، بی گمان این مهم تحقق نخواهد یافت مگر اینکه نیروهای
مارکسیستی پیوندشان را با حیات واقعی و حقیقی جامعه هر چه بیشتر
گسترش دهند. نیروهای مارکسیستی به حق وارث بالاستحقاق همه سنن
انسان دوستی خلقهای ایران هستند، باید پرچم حفظ و نگهداری سنن بشر
دوستانه و نیک اندیشی را بدوش بکشند و با خلق آثار هنری در تمام زمینه ها
بصورت ادا دهنده نگان خلق این سنن جلوه گری کنند. در تحت رژیم
شاهنشاهی همه مظاهر حیات معنوی جامعه به ابتذال کشیده شده بود. حکومت
جمهوری اسلامی دست سلف خود را از پشت بست و انحطاط فرهنگی و معنوی را
بسیار عمیق تر ساخت و با تلاش به منظور تحمیل ارزشهای جوامع ابتدائی حالت
ابتذال را به سیرقه قرائی مبدل کرد. مبارزه عمیق و همه جانبه در این
زمینه به منظور جان بخشیدن به حیات معنوی جامعه و پیراستن آن از همه
مظاهر ابتذال و انحطاط و واپس گرائی کارغول آسائی را طلب می کند.
روشنفکران مارکسیست و هنرمندان و نویسندگان این مکتب بی هیچ تردید

شایستگی ایفای این وظیفه انسانی و درخشان را دارند .
کوتاه سخن آنکه یا باید گروه‌های مارکسیست هم‌چنان از زندگی
سیاسی جامعه برکنار باشند و در حاشیه اجتماع بجان یکدیگر بیفتند و در
نهایت قربانی واقعی رژیم‌های خودکامه باشند، یا باید با توافق بر روی
برنامه حداقل دموکراتیزه کردن جامعه که خطوط اصلی و عام آن ترسیم
گردید، رشد سیاسی و معنویشان را به اثبات برسانند و هر چه زودتر گام‌های
عملی را برای ایفای نقش تاریخی‌شان بردارند . راه دیگری وجود ندارد .

آبان ماه ۶۵

www.iran-archive.com

۱- نوشته "راه، راه دم و کراسی واقعی است" چاپ دیماه ۱۳۶۲ ص ۳۸ و ۳۹

۲- همان ماخذ صفحه ۴۰

۳- فواد روحانی - مصدق و نهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست

۴- در این جایی مناسبت نخواهد بود اگر در حاشیه اشاره ای به انتخاب

شیخ عبدالعلی بریاست جمعیت بشود: لطفی از قضات قدیمی و بسیار با سابقه دادگستری و مورد احترام بود و مخصوصاً به مبارزه با فساد شهرت داشت او ریاست هیئتی را داشت که در سالهای ۲۶ و ۲۷ ما مور تصفیه دستگاه اداری ایران گردید. این هیات تمام کارمندان دولت و وابسته به دولت را به سه طبقه تقسیم کرد که طبقه "ج" یا بطور دقیقتر "بندج" کسانی را شامل می گردید که فساد و عدم صلاحیت شان محرز و میبایستی از خدمت دولت برکنار گردند. بسیاری از رجال مشهور و اطرافیان دربار از جمله دکتر آقبال و سردار فخر و غیره جز بند "ج" بودند. بهمین مناسبت با اصطلاح رجال و متنفذین شدت بالطفی مخالف بودند. بعلاوه در سمت ریاست شعبه ۲ دیوان عالی کشور نیز تمام احکامی را که از محاکم نظامی بر علیه زندانیان سیاسی صادر شده بود نقض کرده بود و از این رو در دولت رزم آرا به اتفاق حشمت الله قضا ئی، که او نیز ریاست شعبه ۵ دیوان عالی کشور را داشت و بهمین ترتیب احکام محاکم نظامی را نقض کرده بود، برخلاف اصول قانون اساسی تغییر ما موریت یافت و به ترتیب به ریاست تشکیلات قضائی استانهای آذربایجان و خراسان منصوب شدند. این اقدام خود موجب آن گردید که جبهه تازه ای در مبارزه با دولت رزم آرا گشوده شود و مبارزه ای جدی و همه جانبه به منظور ابقای آنان در سمت هایشان در گرفت، که جا معه قضات و کارمندان دادگستری، که نویسنده عضویت هیات مدیره آنرا نیز بعهده داشته در مرکز آن قرار داشت. جبهه ملی نیز با تمام قوا در این مبارزه شرکت کرد و حسین نقوی سنا تور دولت را به این مناسبت استیضا کرد. سرانجام پس از مبارزات شدید هر دو نفر در سمت هایشان در دیوان کشور ابقا شدند. شیخ عبدالعلی لطفی سالها مدیر کل بازرسی کل کشور بود و میتوان گفت که تمام تشکیلات

دادگستری را در تهران و شهرستانها با رها با زرسی کرده بود از این رو تمام قضاات و کارمندان را بدرستی می‌شناخت و با آنان رفتاری درخورشان شان داشت. نویسنده آنکت عضویت جمعیت را نزد او برد و اهداف جمعیت را توضیح داد و تقاضا کرد که ایشان عضویت جمعیت را بپذیرند. لطفی پس بدون هیچگونه تردید و با کمال گشاده‌روئی آنکت را امضا و عضویت جمعیت را پذیرفت و بدنبال آن در نخستین کنگره عضویت شورا و سپس به ریاست جمعیت انتخاب شد. منحرفین و کسانی که هدفی جز تخطئه چپ نداشتند چه سرو صداهائی که برای نیا نداشتند، و بعنوان اینکه لطفی در زمان رضا شاه و هنگام محاکمه گروه‌ارانی ریاست استیناف مرکز را داشته است، این انتخاب را دلیل انحراف حزب توده از اصول اعتقادی و هنجارهای برپا کردند که البته آتش افروز اصلی این هنگامه‌ها نورخا‌های در روزنامه‌ها جاری بود. اما بعدها وقتی که پس از سی‌ام تیر دکتر مصدق لطفی را به وزارت دادگستری انتخاب کرد و اصلاح دستگاه قضائی را تا ما دریداختی‌سارا و گذاشت، این مدعیان طرفداری از اصول خفقان گرفتند. قطعاً نیا زبانه‌تذکار این حقیقت نیست که اصلاحات انجام شده در سیستم قضائی کشور و عاده استقلال قضاات و انحلال محاکم اختصاصی و محدود کردن صلاحیت محاکم نظامی به رسیدگی به جرایم نظامی، از مهمترین خدمات دولت قانونی دکتر مصدق بود که معمار تمام این اصلاحات شیخ عبدالعلی لطفی بود. اما بعدها جانش را بر سر این کار گذاشت و تصفیه‌شدگان دستگاه قضائی بخانه‌اش ریختند و او را به سختی مضروب کردند که پس از چندی منتهی به مرگ او شد. لطفی در دادگاه دکتر مصدق ضعف نشان داد که با توجه به ضعف مزاج و کبر سن و نیز دشمنی شدید همه گردانندگان رژیم با او قطعاً این ضعف ناشی از تهدید او به مرگ بوده است.

۵ - این عبارات مضمون تقریبی مطالبی بود که آقای دکتر مصدق بیان کردند عین اظهارات ایشان ضبط یا یادداشت نگردید.

۶ - دکتر عبدالسه معظمی چه قبل از این ملاقات و چه بعد از آن با نویسنده آشنائی و ارتباط داشت و در موارد متعدد بنیاید اعتمادش را ابراز داشته

بود. در سالهای آخر عمرش حل و فصل گرفتاریهای برادر که پسرش فضل اله معظمی را به نویسنده و اگذا رکرد و با مشورت ایشان به نویسنده اختیار تمام داده شده بود.

۷- خاطرات و تالعات دکتر معدق

۸- حاجی مباحشر فردی بازاری بود که کریم پور شیرازی را در منزلش مخفی کرده بود که کریم پور را در منزل او دستگیر کرده و او را نیز زندانی کرده بودند.

۹- زندانی مذکور سیامک جلالی عضو هیئت اجرائیه سازمان جوانان بود و مدتی در لشکر ۲ زرهی در آنفرادی بود، کیفیت دستگیریش بسیار غریب بود: در روزهای که چاقو کشان "دل وروده" توده ایها را می خریدند "وما مورین فرمانداری نظامی و رکن ۲ و شهر بانی در بدر بدنبال افراد حزب توده بودند این نوجوان تفنگ شکاریش را بدست می گیرد و گویا برای تعمییر آن و خرید لوازم شکار به خیابان فردوسی می آید و در همانجا دستگیر می شود. ظاهراً او در یکی از سلولهای لشکر زرهی زندانیسی بود ولی برخلاف سایر زندانیان آن افراد اجازه داشت که از آنجا زسلولش بیرون بیایند و به اطاق قهصای عمومی که وصف آن گذشت آمد و شد کنند، در روزهای که من در اطاق کوچک زندان عمومی بودم هر روز چند بار به آن اطاق می آمد و با دوستانش صحبت می کرد، او همچنین برخلاف سایر زندانیان آن افرادی اجازه داشت که در سلولش چراغ کالری فکس داشته باشد و در سلول را با زنگاه دارد، زنده ییاد کریم پور شیرازی که در زندان به هیچکس اعتما دنداشت و نسبت به همه مشکوک بود چند بار در بارها و به من هشدار داد، کریم پور غزلی در زندان ساخته و برای شادروان لطفی و سیامک خواننده بود، چند روز پس از آن در بازجویی راجع به این غزل از او با خواست می کنند و این بود که کریم پور به ضرس قاطع می گفت که سیامک جلالی داستان غزل را به ما مورین گفته است. بهر حال سیامک را پس از چندی به بیمارستان شماره ۱ منتقل کردند و هم او بود که از آنجا فرار کرد، بعدها شایع گردید که فرارش ساختگی و باتبانی ما مورین رکن ۲ و فرمانداری نظامی بوده است، پس از چندی سیامک جلالی به عضویت هیئت تحریریه روزنامه اطلاعات در آمد و از سردبیران سیاسی آن

ووزنامه بود اما دو جوانی درگذشت و همه با چراها را با خود بگور بردند.
۱۰- سرگرد جناب داماد سرهنگ بنی صدر بنوه که او با من و برادر من باقیست
آشنائی و دوستی داشت، محبتهای سرگرد جناب به من به سفارش پدر و منسبش
بود.

۱۱- نقل با واسطه از کتاب وودهاوش، بحکایت نوشته فواد روحانی "مصدق
ونهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست"

۱۲- از سری کتابهای اسنادلانه جاسوسی جلد ۲۰ صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷.

۱۳- از سری کتابهای اسنادلانه جاسوسی جلد ۲۱ صفحات ۴۵ تا ۵۷.

۱۴- از سری کتابهای اسنادلانه جاسوسی جلد ۲۱ صفحات ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷.

۱۵- از سری کتابهای اسنادلانه جاسوسی جلد ۲۲ صفحات ۵ تا ۲۴.

۱۶- از سری کتابهای اسنادلانه جاسوسی جلد ۲۰ صفحات ۱۶۸ تا ۱۷۰.

۱۷- این تحلیل در شماره های ۱ و ۲ و ۳ نشریه "سهرده می نوی" انتشار یافته
لازم بیاورد آوری است که نویسنده این سطور مسئولیت و سردبیری این نشریه
را تا پایان انتشار شماره عهده داشت، از آن بعد دیگر هیچگونه دخالتی
در اداره و انتشار ویا در هیئت تحریریه آن نشریه ندارد.

۱۸- دولتی که با استقرار رضا شاه در ایران شکل گرفت از همان سالهای
نخستین بتدریج بغیر از انحصارات دخیات و تریاک و راه آهن، در سایر
رشته های تولیدی از قبیل قند و سیمان سازی و پارچه بافی و برنج کوبی و
چای خشک کنی سهم عمده را داشت و در زمینه های دیگر از قبیل غله و بنیان و
قند و شکر و پنبه و پشم و قماش نیز از خرید و توزیع کالاها را در داخل کشور
در اختیار گرفت، و از طریق ایجاد شرکت های پشم و پنبه و غیره فروش
این فرآورده ها را به خارج نیز بخود منحصر ساخت. و از این رو این دولت
عملا عامل تعیین کننده اصلی در عرصه اقتصادی گردید و با اجرای دقیق
قوانین مربوط به انحصار تجارت خارجی و نظارت بر ارز، ایجاد صنعت
را به حیطة اختیار خود درآورد و بدین سان اکثریت قریب به اتفاق کسانی
را که در امر تولید و توزیع محصولات صنعتی یا کشاورزی دخالت داشتند بخود
وابسته ساخت. ایجاد ارتش نوین و احداث سربازخانه ها، تقریبا در تمام

شهرهای مهم کشور، از یکسو و از سوی دیگر استقرار سیستم اداری روبگسترش و خدمت گرفتن تقریباً همه با سوادان کشور موجب آن گردید که طبقه متوسط نوخاسته در اجتماع، بطوردریست و وابسته به قدرت دولت گردد. دولت نه تنها بزرگترین کارفرما، بلکه بزرگترین صنعتگر نیز بود و صنایع نوپای نیز بطوردریست مستقیم یا غیرمستقیم وابسته به دولت بود و طبعاً بورژوازی جدید ایران طفیلی دستگاه حжим و سنگین بوروکراسی بود و این بورژوازی تگه - داری و حفظ سیستم بوروکراتیک را بهمان هیئت ایده آل خود می دانست. در کنار حقایق یادشده بایدهای این عوامل نیز توجه داشت و تاثیر آنها را در شناخت رویدادها و جریانهای اجتماعی در نظر گرفت:

الف - ساختار دولت ایران از لحاظ تاریخی ساختاری استبدادی بمفهوم واقعی استبداد آسیائی بوده است.

ب - این دولت بیگفتگو خود را مالک تمامداری کشوری عام از منابع طبیعی یا دست آوردهای حاصل از کار ساکنان کشور در طول قرون در مجموع می دانست و این روحیه با وجود استقرار مشروطیت هنوز بر قسمت اعظم دستگاه دولت غلبه داشت و بصورت سنتی پایداری به نسلهای دیگر منتقل میگشت. ج - استبداد و مذهب پهلوی آن را به شکل تازه ای جان بخشید و جوهر آن را بیش از پیش زنده کرد.

د - ایران مهد ظهور و استقرار یکی از قدیمی ترین اشکال دولست بصورت پیش گفته در جهان بوده است.

ه - دیوانسالاری پایه اساسی ساختار چنین دولتی را تشکیل می داده است.

و - پس از انقراض سلسله پادشاهان ایرانی ساسانی و غلبه اعراب لاقل تا روی کار آمدن سلسله صفویه و نیز پس از روی کار آمدن سلسله صفویه تا انقلاب مشروطیت عنصر ایرانی و بخصوص فارس زبان، سردمداران دیوان حکام عرب و ترک بودند و این دیوان سالاران نقش اساسی در حفظ و تدوام موجودیت عنصر فارس داشتند و بدین ترتیب دیوان سالاری بصورت یک سنت دیرپای تاریخی باید در بررسی رویدادهای ایران همواره در نظر گرفته

شود.

فی الجمله دولت رضا شاهی برای تحکیم پایه های قدرت خویش که عمدتاً بردوش نظامیان استوار بود غالب اراضی و املاک خالصه را در اطراف تهران و بعضی نواحی دیگر بین نظامیان و پاره ای از کارمندان عالی رتبه اداری تقسیم کرد و روابط سرمایه داری را در زمینه کشاورزی داخل کرد. این راه ها با پدید آمدن ساخت که به ترتیب پیش گفته در اشخاص راه ها و راه آهن و ساختمان سرمایه ها و واحدهای تولیدی (چه از طرف دولت و چه از سوی سرمایه داران بخش خصوصی) طبقه کارگر به مفهوم جدید پا به عرصه وجود گذاشت که بخش کوچکتر آن را کارگران صنعتی و بخش بزرگتر آن را کارگران ساختمانی و راه سازی تشکیل می دادند. همچنین بهمان جهات و بععلت استقرار امنیت در شهرها و دهات و راه ها، زمینه لازم برای رشد بورژوازی کوچک شهری فراهم گردید. کوتاه سخن آنکه در سالهای آخر حکومت رضا شاه روابط سرمایه داری در قالب خاص خود در شهرهای ایران رشد کافی کرد و بخصوص نقش بورژوازی بوروکراتیک، که نظامیان در آن میان دست با لار داشتند، چشم گیرتر از همه بود و همین بخش از بورژوازی بود که اهرمهای عمده حکومت را در دست داشت. باید توضیح داد که سیر تکوین و تحول شرایط جدید اجتماعی در نواحی مختلف محدوده جغرافیائی ایران هماهنگ و متوازن نبود و بععلت اختصاصات متفاوت قومی و اقلیمی و غیره سیر استقرار قدرت دولت کذائی غیر متوازن بود و لذا آثار اجتماعی ناشی از آن، در نواحی مختلف بهمین نسبت متفاوت.

حوادث شهریور ۱۳۲۰ سیستم رضا شاهی را فرو ریخت و برای مدت ۱۲ سال هیجانات اجتماعی کشور را در بر گرفت. این فاصله زمانی دوازده ساله خود به دو دوره تقسیم می گردد: دوره اول از سوم شهریور تا سقوط حکومت پهلوی دوم که از یک آذربایجان و کردستان، و دوره دوم از این تاریخ تا کودتای ۲۸ مرداد را در بر می گیرد و ما ذیلاً بطور اختصار مختصات این دوره ها را از نظر می گذاریم:

دردوره اول - در اثر درهم شکستن قدرت دولتی بطور کامل و بی اعتبار شدن نظامیان که مظهر اساسی قدرت دولتی و سیستم بورژوازی بوروکراتیک بودند، از یکسوروسای عشایر که همگی یا در زندان و یا در تبعید بودند به نواحی مسکونی شان بازگشتند و در اثر بالا رفتن نرخ گندم و جو و سایر محصولات زراعتی و همچنین سوء استفاده از سهمیه قند و شکر افراد ایمل و عشیرت به نان و نواشی رسیدند، و زمینه خود نمائی آنان در عرصه اجتماعی و سیاسی فراهم شد خاصه که گردانندگان دستگاه دولتی برای استقرار مجدد حاکمیت دولت، بطور موقت بوجودشان احتیاج داشتند و نه تنها با آنان مدارا می کردند بلکه از هرگونه مسا عدت به آنان خودداری نمی کردند.

از سوئی دیگر بازاریان و بخصوص تجار سابق که سیستم اقتصادی دولتی (انحصارات توتون - تریاک - قند و شکر، غله و نان، پشم و پنبه و غیره) پروبالشان را شکسته بود بخود آمدند و فارغ از قدرت فائقه حکومت و دخالت هایش در امور اقتصادی، بشرحی که گذشت، توانستند بسیاری از مواضع از دست رفته را در عرصه توزیع و تجارت مجدداً تصرف کنند و بخصوص با استفاده از بازار آشفته و تورم فوق العاده و غیرعادی ناشی از جنگ که معلول دوعامل اساسی یعنی انتشار اسکناس و سرافراز شدن وجوه ناشی از خریدهای متفقین بود (افزایش تقاضا بطور غیرعادی و مربوط به عامل خارجی)، موفق شدند ثروت کافی ببیند و زنند. این بخش از بورژوازی بطور سنتی کاسبکاران و تولید کنندگان خرده پا را بدنبال داشت و مجموعاً بر زمینه سوابق مربوط به انقلاب مشروطیت و سرخوردگی از رژیم دیکتاتوری حامل با رسیاسی تمایلات جانبداری از اعا ده مشروطیت نیز بود. این بازاریان و تجار سابق بدین گونه بدنبال خوانین و روسای عشایر و ارد عرصه سیاسی شدند و بازار مجدداً جایی در سیاست روز پیدا کرد.

کارخانه داران خصوصی همچنین براثر بالا رفتن قیمت فرآورده ها - یشان و سایر عوامل تورمزا که یادآوری شد ثروت بیشتری اندوختند و دستشان بازتر شد خاصه که شرایط جنگ اجازه ورود کالاهای مشا به مصنوعاً تشان را نمی داد و بنا براین به هر قیمت که دلخواهشان بود کالاهایشان را عرضه می کردند.

هجوم این عوامل جدید بخش بورژوازی بوروکراتیک را با چاربه عقب نشینی ساخت و در طی کشاکشهای متعددی تدریج مواضع متصرفی خود را در مجلس و دولت و سایر ارگانهای قدرت حاکمه با عوامل نوخاسته یعنی خوانین و روسای عشایر و بازاریان و تجارت تقسیم کرد و آنان را شریک در حاکمیت گردانید بدون اینکه این معامله و توافق بتواند رقابت واقعی و باطنی بین آنها را از بین ببرد.

اما بورژوازی بوروکراتیک، که در زمان رضا شاه نسبتاً یک دست می نمود، از جهت دیگری دستخوش تحول گردید در اثر پیدایش احزاب و سازمانهای مترقی مستخدمین دولتی و وابستگان به اقتصاد دولتی بیش از همه سیاسی شدند، برخی عناصر پیشرو آن جذب سازمانهای چپ و انقلابی گردید، و بخشی دیگر بدنبال رجال خوشنام قبل از استقرار حکومت پهلوی افتاده دعوی اصلاح طلبی میکردند و بقیه یا بیطرف بودند و یا همچنان در مدار سیاسی سببی بورژوازی بوروکراتیک ماندند و روی هم رفته این چند بخش، بعزت ظرفیت روشنفکری شان، نقش عمده ای در رویدادهای سیاسی آن سالها از طریق احزاب و سازمانهای کارگری و مطبوعات ایفا کردند.

عامل مهم و موثر دیگری نیز در این میان دخیل در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران گردید که از آن ناگزیریم:

در سالهای اول استقرار رژیم رضاشاهی، این رژیم در بست و وابسته به امپریالیسم انگلیس بود و این قدرت استعماری بغیر از پایگاه عمده نفوذیش، شرکت نفت انگلیس و ایران، و بانک شاهنشاهی ایران، عوامل وابسته به خود را در کلیه پستهای کلیدی گماشته بود و با جمله بتمام معنی امپریالیسم متفوق در ایران بود. ولی خصوصیت ویژه رژیم رضاشاهی در این بود که ارتباط با خارجیان میبایستی منحصر از طریق دربار و شخص شاه تأمین میگردید، و از هرگونه ارتباط دیگر افراد و عناصرا خارجیان بشدت جلوگیری می شد. بعدها در اثر توسعه قدرت و نفوذ امپریالیسم آلمان، رژیم رضاشاه روابط ویژه ای با آن برقرار کرد و عوامل امپریالیسم آلمان مخصوصاً در اقتصاد کشور و بخش صنعتی آن دست اندر کار شدند و در تجارت خارجی ایران

جای اول را بخود اختصاص داد. که بی‌گمان نفوذ سیاسی آن دولت را نیز به دنبال داشت که این خود عامل اساسی در توجیه ورود قوای متفقین به ایران بود.

پس از درهم شکستن سیستم رضا شاهی و طرد عوامل نفوذی امپریالیسم آلمان و قطع مبادلات تجاری با آن دولت، دوعا مل تازه از خارج وارد عرصه سیاست ایران شد: از یک سو حضور نظامی و سیاسی دولت اتحاد جماهیر شوروی و از سوی دیگر حضور نظامی و سیاسی امپریالیسم آمریکا.

بغیر از قرارداد ۱۹۲۱ قرارداد سه جانبه منعقد بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی و امپراطوری بریتانیا ی کبیر، مجوز حضور قوای شوروی در ایران بود. اما آمدن نیروهای نظامی آمریکائی به ایران مستند و متکی به هیچ قرارداد یا اجازه ای نبود. هر قدر دامنه موفقیت‌های نظامی ائتلاف ضد هیتلری در جبهه جنگ توسعه می‌گرفت، بهمان نسبت، نقش دو نیروی تازه نفس، اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا، در عرصه سیاست ایران بیشتر می‌شد. طبیعی است که این دو نیرو دارای دوماهیت کامل و متمایز از یکدیگر بودند و عملکردشان بهمان کیفیت متمایز از یکدیگر می‌بود.

در هم ریختن بساط استبداد رضا شاهی همه سدهائی را که مملکت را با بیگانگان بودا زمیان برداشت. عناصرا بقه دار بورژوازی بوروکراتیک که سابقا صرفا با واسطه دربار با امپریالیستها وابسته بودند، اینک آشکارا با آنان ارتباط می‌گرفتند و بخصوص ورود رجالی از قبیل قوام السلطنه و سیدضیاءالدین به عرصه سیاست، قطب بندی سیاست بازان را شکل تازه ای می‌داد. نظامیان نیز بی‌کار نبودند و آنان نیز خود چه با انگلیس ها چه با آمریکائیها ارتباطات مستقیم داشتند، خاصه که استخدا م مستشاران آمریکائی ابتدا برای ژاندارمری و سپس برای ارتش، اینگونه ارتباطات را در عمل سهل و آسان می‌ساخت. امپریالیسم تازه نفس آمریکا، بخصوص پس از حصول پیروزی بر ائتلاف فاشیستی محور آلمان - ایتالیا - ژاپن، در همه جهات دست به تعرض زد و حضور نظامی و سیاسی و اقتصادی در ایران، شرایط مناسبی برای تعرضات او در عرصه سیاست ایران ایجاد می‌کرد. هما نگونه که وزیر

۱. مورخا رجه وقت آمریکا گفته بود، در ایران نیز ما نند سا یر نقاط جهان،
آمریکائیان ابتدا در بین عنا صر قدیمی وابسته به امپریالیسم انگلیس
شروع به سرپا زگیری کردند، و بعدها با نقشه های گسترده و دامنه دار به
پرورش و استخدا م مزدور، بمنظور جای گیری در طبقات حاکمه ایران پرداختند
ذکر یک مثال شایده برای روشن تر شدن ذهن خوانندگان خالی از فایده
نباشد: ابوالحسن ابتهاج ابتدا بطور مسلم از وابستگان به سیاست انگلستان
بود، ریشه های این وابستگی در حوادث مربوط به جمهوری گیلان و دخالت
مستقیم امپریالیسم انگلیس برای سرکوبی جنبش انقلابی گیلان، نهفته بود
در ابتدای ورود میل سپویه ایران (برای بار دوم در سال ۱۳۲۱ بنا به تقاضای
دولت قوام) و دخالت های او در کلیه شئون مالی و اقتصادی، ابتهاج در سمت
مدیر عامل بانک ملی ایران، جزو نخستین کسانی بود که بشدت به مقابله با
میل سپو پرداخت. هر چند در مبارزه عمومی برای طرد میل سپو عنا صر مترقی نقش
چشمگیر داشتند، ولی بهیچوجه نمی توان از نقش مهم و ویژه عوامل انگلیس
از جمله ابتهاج چشم پوشید. بعدها همین ابتهاج تغییر قبله داد و به یکی از
عوامل مورد اعتماد و اطمینان امپریالیسم آمریکا تبدیل شد، در جریان حوادث سال
۲۵ و سرکوبی جنبش دمکراتیک آذربایجان و کردستان، او بعنوان یکی از
امنای آمریکا ثیها دست در دست قوام نقش موثری بازی کرد، و سپس بعد از
کودتای ۲۸ مرداد دبریا ست سازمان برنامہ برگزیده شد و در همان زمان بود
که سازمان برنامہ به مرکز عمده نفوذ و اعمال سیاست امپریالیستی آمریکا
در کلیه شئون اقتصادی و اجتماعی ایران تبدیل شد و این سازمان برنامہ
بعدها به کارخانه وزیر سازی برای رژیم مبدل شد.

بهر حال در کنارت تحولاتی که بشرح پیش گفته در متن سرمایه داری
ایران در مجموع صورت گرفت در تحلیل رویدادهای سیاسی این دوره ایران
با ید به نقش عامل مربوط به سیاست خارجی نیز جدا توجه کرد.
در این دوره همان قدر که بخشهای یاد شده بورژوازی و مالکین ارضی
به شرحی که گذشت بر ثروت خود افزوده و به انباشت سرمایه پرداختند فقر
مدهش توده های وسیع کارگران و دهقانان و تهیدستان شهری دامنه بیشتری یافت.

تشدید اختلافات طبقاتی در طی دوران اشغال ایران توسط متفقین همراه با درهم ریختن بساط دیکتاتوری، و برقراری نسبی دموکراسی سیاسی، بحران عمیق اجتماعی ایران را از عمق به سطح آورد. نقش سازمانهای چپ و مبارزات سیاسی و اجتماعی در این میان بیگمان چشمگیر بود و شرایط عینی تا حدود زیادی برای یک دگرگونی دمکراتیک حیات سیاسی جامعه ایران آماده شده بود. اما باید صادقانه قبول کرد که رهبری آن زمان جنبش چپ، برای پیشبرد نقشی که تاریخ بر عهده اش گذاشته بود خیلی کم ما یه و ناتوان بود و به کیفیتی که در موارد دیگر بیان شد، اصالت تحلیل دقیق علمی از ایران و شرایط اجتماعی و سیاسی آن نداشت تا بتواند موضع و شأن خود را در آن زمینه تشخیص دهد. این رهبری حتی رجال فعال در صحنه سیاست و سوابق آنان را نیز بدرستی نمی شناخت، و تظاهرات فریبکارانه این رجال را گاه چنان جدی می گرفت که به آسانی در دام توطئه های آنان می غلطید. با استفاده از چنین نقطه ضعفی بود که بورژوازی ایران در مجموع، علیرغم اینکه از لحاظ تناسب قوا در موضع ضعف قرار داشت، توانست و لوبطور موقت بر اختلافات موجود بین بخشهای مختلف و جناحهای گوناگون خود سرپوش بگذارد. و برای سرکوب قطعی جنبش بطور موثر سازماندهی کند و حزب مخصوص خود را بوجود آورد تا کمک آن بتواند به آسانی نقشه هایش را به مورد اجرا بگذارد.

بیگمان نقش امپریالیستها و بخصوص امپریالیسم آمریکای سرکوب جنبش دمکراتیک، نقشی درجه اول بود، در اینجا مجال پرداختن به بررسی و تحلیل علل شکست جنبش دمکراتیک و سنجش میزان تاثیر عوامل گوناگون در آن نیست و این یادآوری فقط بصورت اشاره برای ادامه بحث ضروری می نمود.

بطور کلی در این فاصله زمانی (از سقوط رژیم رضاشاهی تا سرکوب جنبشهای آذربایجان و کردستان) از یک سو بورژوازی بوروکراتیک دچار عقب نشینی گردیده و رقبای نسبتا جدی پیدا کرد، بخصوص در سالهای اول این دوره نقش بخش نظامی بورژوازی بوروکراتیک که دربار مرکز ثقل آن

بود، به حداقل تقلیل یافته بود و در نتیجه زمینه برای میدان داری سیاستمداران باقی مانده از سالهای بعد از مشروطیت آماده شده بود و در مجموع رهبری جریانهای سیاسی در دست این رجال بود، معذالک تا شریبخش غیر-نظامی بخصوص شاخه انتلکتوئل بورژوازی بوروکراتیک همچنان نمایان بود.

دوره دوم-- از سرکوب جنبشهای دمکراتیک آذربایجان و کردستان تا کودتای ۲۸ مرداد.

با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و از میان رفتن موانع برای ورود کالاهای خارجی و همچنین بیرون رفتن قوای متفقین از ایران و پائین آمدن نرخ محصولات کشاورزی و نیز از بین رفتن سدهای گمرکی و اشکالات مربوط به تبادل ارز و غیره، که در زمان رضا شاه به شدت رعایت میشد، شرایط موجود قبلی که شرح آن گذشت دستخوش دگرگونی جدی شد: بازاریان که در اثر از بین رفتن شرکتهای دولتی و بعضی انحصارات و استفاده از شرایط استثنائی بازار در دوران جنگ و اشغال و عوارض جنبی آن مانند جیره بندی و کوپن فروشی و غیره، ثروت زیادی اندوخته بودند میبایستی به کیفیتی سرمایه انباشته شده را به جریان می انداختند. آنان از یک سو بطور بی بند و بار شروع به وارد کردن کالاهای و مصنوعات خارجی کردند و از سوی دیگر بخشی از سرمایه های انباشته شده را برای احداث کارخانجات پارچه بافی و تهیه مواد مصرفی دیگر از قبیل روغن نباتی و صابون و پودرهای رختشوئی و قند بکار انداختند و یا متوجه بهره برداری از منابع معدنی گردیدند و قسمتی دیگر از سرمایه خود را در بورس بازی زمین بکار انداختند که بعدها این مسئله بصورت زخم چرکین پیکر اقتصاد ایران همچنان باقی ماند. بدینگونه بود که با ردیگر اقتصاد ایران دستخوش عارضه بحران اما با ماهیتی دیگر و در ابعادی گسترده تر گردید: نرخ کالاهای مصرفی تا حدودی نسبتاً قابل توجه پائین آمد و مصنوعات کارخانه های داخلی قدرت رقابت با محصولات خارجی را نداشتند و لذا چه کارخانجات سابق و چه کارخانجات تازه احداث یا در دست ساختمان در معرض تهدید ورشکستگی قرار گرفتند. وضع کارخانجات دولتی در اثر فساد می که در منگی سیستم اداری آن بود

زارت می نمود. دولت برای غلبه بر بحران و تغییر سیمای اقتصادی و اجتماعی کشور سا زمان برنامہ را با استفاده از نظریات مستشاران آمریکا - نی یا ایرانیا ن پرورش یافته در دستگا ههای آمریکائی (دکتر تقی نصر) پایه ریزی کرد. مستشاران آمریکائی در سا زمان برنامہ طرحهای برای جلوگیری از بروز فاجعه تهیه و بمورد اجرا گذاشتند که در مجموع به جهات مختلفی نمیتوانست شمر بخش گردد مشخصه وضع اجتماعی و سیاسی ایران در این سالها چنین بود:

الف - بحران اقتصادی بجهات پیش گفته دامن گیر کشور شده و بحران اجتماعی نیز مزمن تر از پیش گردیده بود.

ب - نیروهای دمکراتیک در سالهای اول این دوران از صحنه خارج شده بودند ولی تا شیرو وجودیشان چشمگیر بود.

ج - بورژوازی بوروکراتیک بخصوص بخش نظامی آن در اثر به اصطلاح پیروزی نظامی در آذربایجان و کردستان، نه تنها عاده حیثیت کرده بود، بلکه حمله به مواضع بخشهای دیگر بورژوازی و مالکین ارضی را شروع کرده سعی داشت که مواضع از دست رفته را مجددا تصرف کند. با شکست دادن قوام - السلطنه و خروج او از صحنه پیروزی بخش نظامی بورژوازی بوروکراتیک بر بخش غیر نظامی آن تسهیل گردید و بحران اقتصادی و اجتماعی به - - - - - سردمداران این بخش از بورژوازی و متحدین تازه اش این نوید را داد که می توانند دوباره سیستم سابق دوران رضاشاهی را با شرایط جدید تجدید کنند.

د - دربار دوباره به مرکز قدرت در تعیین سیاست روز تبدیل شده بود ولی دارای رقیبی جدی بود که اختیاراتش را در دست داشت و آن شخص سپهبد رزم آرا بود. او در عین حال که سرنخ کلیه حوادث را تقریباً در دست داشت و از این نظر مهمترین مهره در عرصه شطرنج سیاست در آن سالها است، نزد شاه چنان وانمود می کرد که برای اعاده اقتدار از دست رفته دربار تلاش می کند. اما شخصا سودای زمامداری داشت، رقابت پنهان بین شاه و رزم آرا تا هنگام مرگ رزم آرا ادامه داشت و فقط در لحظه شنیدن ترور رزم آرا بود که شاه

نفس را حتی کشید .

ه - قسمت اعظم بورژوازی غیربوروکراتیک در اثر دست به گریبان شدن با بحران ناگزیر تسلیم بورژوازی بوروکراتیک شده بود و مالکین ارضی و روسای عشایر نیز در بست در اختیار این بخش ، البته بسرمداری نظامیان ، قرار گرفته بود .

و - رقابت بین امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی برای در اختیار داشتن مواضع کلیدی در اقتصاد سیاست ایران روز افزون بود بخصوص تلاش آمریکا ثیها برای تعرض و دست اندازی به مواضع امپریالیسم انگلیس در امتیاز نفت جنوب .

ز - بخشی از بورژوازی غیربوروکراتیک از جمله بازاریان و خرده بورژوازی شهری همچنان مقاومت می کردند و همراه با بخشی از کارمندان و روشنفکران اصلاح طلب پایه های طبقاتی آن جریان اعتراضی شدند که بعدها نام جبهه ملی بر خود نهاد .

کشمکشهای جناحهای مختلف قدرت حا کمه و تما م برخورد ها و دسته - بندیهای پارلمان ، دولت و خارج از آن و نیز ترورها از جمله تیراندازی به شاه و همچنین تشکیل مجلس موسسان برای افزودن اختیارات شاه و گشایش سنا ، با در نظر گرفتن مختصات فوق الاشعار بدرستی قابل توجیه اند که البته در این مختصر مجال پرداختن به آن نیست .

بحران اقتصادی و اجتماعی از یک سو و از سوی دیگر چند دستگی در بین جناحهای قدرت حا کمه و مخصوصا یک کاسه نشدن قدرت در اس هر م بورژوازی بوروکراتیک یعنی دربار و نقش سپهبد رزم آرا در این زمینه ، و همچنین رقابت امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی مانع از آن بود که اختناق کامل سیاسی ، آن گونه که دلخواه بورژوازی بوروکراتیک بود ، در کشور استقرار یابد و مجموعه این عوامل به نیروهای چپ امکان داد که با ردیگر بخود آیند و تجدید فعالیت و سازماندهی کنند و دوباره در عرصه سیاست بصورت عامل موثر جلوه گر شوند . عقیم ماندن نقشه ترور شاه فرصت کافی به بورژوازی بوروکراتیک داد که به آسانی طرح غیرقانونی ساختن حزب توده را تصویب

وبه مورد اجرا بگذار دو بدین ترتیب قدمی جدی تر در اعاده سیستم رضا شاهی بردارد.

از سالهای نخستین دوره اول وپا گرفتن سازمانهای دمکراتیک چپ این سازمانها لبه تیز حملاتشان را متوجه امپریالیسم کرده بودند و مبارزه با امپریالیسم انگلیس و بخصوص پایگاه عمده آن شرکت نفت انگلیس در ایران جای خاصی را بخود اختصاص میداد، اینکه بجهت پیش گفته و عدم توانائی و نقصان ظرفیت رهبری این سازمانها، این مبارزه نتوانست به موقع در بستر واقعی اش جهت داده شود، و اینکه به کمین افتادن جریان چپ در دامهایی که بوسیله رجال وابسته به امپریالیسم برای آنان تنیده میشد چه عواقب سوء و انحرافات را ببار آورد و مطالبی است که باید جدا مـــورد بررسی قرار گیرند. اما بهیچوجه نمیتوان منگراین واقعیت شد که نطفه مبارزه برای طرد استعمار انگلیس از صحنه سیاسی و اقتصادی ایران و خارج ساختن پایگاه عمده آن، یعنی امتیاز نفت جنوب از همان سالها همراه با پا گرفتن این سازمانها بسته شد.

لازم بیادآوری است که در مجلس چهارده همان روزی که طرح دکتر مصدق در مورد منع مذاکره برای واگذاری امتیاز نفت به خارجیان بتصویب میرسید از طرف غلامحسین رحیمیان وکیل قوچان و متحد فراگسیون حزب توده پیشنهادهای بعنوان متمم طرح دکتر مصدق دایر بر ا لغای امتیاز نفت جنوب تهیه و به امضای خود پیشنهادکننده و وکلای فراگسیون حزب توده رسید و قبول آن را شرط دادن رای موافق به آن طرح کردند. اما بنا به اظهار خود آقای غلامحسین رحیمیان دکتر مصدق در آن شرایط طرح آن را مصلحت ندانست و از پذیرش متمم خودداری کرد. در مجلس پانزده وقتی که لایحه موافقت نامه قوام- سادچیکف مطرح گردید و سرانجام به موجب طرحی کان لم یکن اعلام گردید، گروهی از وکلای حزب دمکرات ایران وابسته به قوام السلطنه تحت تاثیر آنها مات آمریکائیها اما با استفاده از محیط مساعدی که در اشیر مبارزات گذشته بر علیه امتیاز نفت جنوب در افکار عمومی فراهم شده بود، استیفای حقوق ایران از نفت جنوب را بعنوان جزء دوم طرح کان لم یکن

ساختن موافقت نامه، در آن گنجاندن عینا به تصویب رسید. بنا براین مدت‌ها قبل از اینکه نطفه جبهه ملی بسته شود این موضوع، استیفای حقوق ایران از نفت جنوب تا حدالغاء امتیاز، بطور رسمی در جزء وظایف دولتهای وقت قرار گرفته بود و وکلای فراگسیون حزب دمکرات قوام السلطنه، کسبه عمدتاً نمایلات جانبدارانها از امپریالیسم آمریکارا داشتند، برای ایراد حملات موثر به حریفان این مسئله در هر فرصت استفاده می‌کردند که نمونه با رزان حملات عباس اسکندری به تقی‌زاده و دیگران است که نتیجه آن اقرار تاریخی و جالب تقی‌زاده بود، که پایه‌های تجدید امتیاز سال ۱۳۱۲ و اعتبار آن را جدا متزلزل ساخت.

طرح این توضیحات مختصر و فهرست وار را نویسنده از آن جهت ضروری دانست که خوانندگان زمینه‌های اجتماعی و شرایطی را که منتهی به ملی شدن نفت گردید، جمالیادریا بند و نیز متوجه باشند که چرا در ماه‌های آخر حکومت دکتر مصدق به ترتیبی که در متن بیان شد نیروهای اصلی و عمده جانبدارانها مه مقاومت و مبارزه نیروهای چپ بودند و نیز دریا بند آن بخش از بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی، و روشنفکران اصلاح طلب که پایه‌های طبقاتی جبهه ملی را تشکیل می‌دادند چگونه از نفس افتادند و در واقع در عرصه مبارزه بی‌تفاوت شدند و به سهم خود زمینه‌ای مناسب برای به ثمر رسیدن یورش ارتجاعی - امپریالیستی بنا م‌کودتای ۲۸ مرداد را بوجود آوردند.

دوران جدید:

با پیروزی کودتای ۲۸ مرداد دربار، که در دوره حکومت قاتونی دکتر مصدق دستش به میزان زیادی از کارها کوتاه شده بود، لااقل بطور آشکارا، مجدداً به مرکز قدرت و طراحی سیاستهای ایران تبدیل شد. ولی از آنجا که در طرح اولیه کودتا اختیارات اجرائی برای سپهبدزاهدی در نظر گرفته شده بود، مادام که او در مسند نخست وزیری بود حکومت دوگانه شاه - زاهدی اختیارات مملکت بود با این قید که دربار دست بالا را داشت و عناصروا بسته به امپریالیسم انگلیس که در اطراف شاه و در حاشیه دربار حضور داشتند و در

کارها موثر بودند، بتدریج زیرپایش را جا رو کردند و حسین علاء که بیک نسبت در استان هردوا میریالیسم پیشانی می‌سود به نخست وزیری رسید. مختصات عمده دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا به اصطلاح انقلاب "شاه و مردم" چنین بود:

۱- سرکوب جنبش چپ و ریشه کن کردن آن بعنوان هدف اصلی دستگاه حاکمه و صدربرنامه ها قرار داشت و به آن اولویت داده می‌شد تا اینجانب نقش مهم تیمور بختیار بعنوان حاکم نظامی تهران و بعدها رئیس ساواک توجیه می‌گردد. در سرکوب جنبش چپ تنها به تعقیب و بازداشت و شکنجه و اعدام اکتفا نمی‌شد بلکه برای اولین بار مبارزه سیستماتیک روانی بمنظور وادار کردن مبارزان به استغفار از گذشته و سپس به استخدام در آوردن آنان را یج‌گشت و بموازات آن مبارزه ریشه‌ای در تمام زمینه‌های ایدئولوژیک و سیاسی در جراید و مطبوعات و رسانه‌های گروهی، و همچنین از طریق ترجمه و انتشار نشریات که در خارج به همین منظور منتشر شده بودند، علیه جنبش چپ در درجه اول اهمیت قرار گرفت.

۲- مادام که قرارداد مینی - پیچ در مورد کنسرسیوم عملاً نتایج مالی‌اش را در سیستم اقتصادی و مالی ظاهراً نساخته بود، میریالیسم آمریکا هر ماهه مبالغ عمده دلار بخزانة ایران سرازیر می‌کرد و جدا از کمک تسلیحاتی و نظامی به طرح‌های عمرانی مورد نظرش نیز کمک می‌کرد.

۳- کمک‌های بلاعوض آمریکا که در مجموع حدود یک میلیارد دلار بالغ گردید و بعدها افزایش عایدات دولت ایران از محل درآمد کنسرسیوم موجب آن گردید که نقش دولت در اقتصاد بنحویه افزایش و توسعه یابد و این خود زمینه - ای مناسب برای گسترش قارچ وابستگی و وابستگی بوروکراتیک بویژه در قالب شرکت‌های خصوصی مقاطعه کاری و بانکداری خصوصی فراهم کرد.

۴- مداخله مستقیم میریالیستی در این دوره در اقتصاد ایران به جز در اختیار گرفتن صنایع نفت جنوب از طریق کنسرسیوم عبارت بود از بعضی سرمایه‌گذاریها در پارهای از پروژه‌های صنعتی. دولت از طریق تصویب قانون مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی، ورود این سرمایه‌ها را تسهیل و

استرداد و خروج منافع آنها را تضمین کرد. و رود سرمایه خارجی بیشتر به صورت تشکیل بانکهای مختلط ایرانی و خارجی صورت می‌گرفت اما باید توجه داشت که وزن این سرمایه‌گذاران در مقایسه با سرمایه‌گذاران ریه‌های دولتی چندان قابل توجه نبود.

۵- سرمایه‌های انباشته شده در بخش خصوصی مخصوصاً بخش بورژوازی بوروکراتیک، بیش از پیش متوجه بورس بازاری و ایجاد ساختمان در شهرها و کویهای مسکونی گردید با لافتن بی‌تناسب بهای زمین که نتیجه مستقیم بورس بازاری بود صد هلو هزارها میلیونها حبان اراضی اطراف شهرها یا وابستگان دستگاره‌ها کم‌کم با تقلب و استفاده از اهرمهای نفوذی اراضی موات را به ثبت می‌دادند، برخیل ثروتمندان افزود.

۶- در اثر اجرای برنامه‌های عمرانی و راهسازی و سرمایه‌گذاری دولت در ساختمان سربازخانه‌ها و فرودگاه‌ها و پایگاههای نظامی (اعم از زمینی و هوایی و دریایی) و نیز انباشت سرمایه در بخش خصوصی بشرحی که اشاره شد موجبات کافی برای ایجاد توسعه روزافزون صنایع ساختمانی - صنایع مصرفی - صنایع مواد غذایی و لوازم خانه (یخچال - کولر - بخاری و غیره) بوجود آمد و لذا کارخانه‌های نساجی، سیمان، آجر، آهک، قند، روغن نباتی، صابون و پودرهای رختشویی، برنجکوبی، دروپنجره‌سازی و موزائیک‌سازی و یخچال و کولر و بخاری‌سازی، میز و صندلی آهنی و صندوق و گا و صندوق آهنی و غیره در اغلب استانها دایر گردید و سرمایه‌های خصوصی متوجه این بخش‌ها گردید. از همین جا است که آن بخش از بورژوازی تجاری و متحدین آن که در سالهای قبل پایگاه اجتماعی جریان موسوم به جبهه ملی بود دچار استحاله گردید و بطور عمده به عوامل یا حواشی بخش بورژوازی بوروکراتیک تبدیل گردید. بعنوان نمونه می‌توان به حاج حسن قاسمیه و دیگران اشاره کرد که از طرفداران عمده جبهه ملی دربار بودند و بعد سربرآستان اشرف پهلوی می‌سودند.

۷- بخشی از سرمایه‌های انباشته شده متوجه معادن گردید و چون با وجود قوانین مربوط به معادن بجز مواد معدنی طبقه اول سایر منابع معدنی

متعلق به دولت بودند طبقاً استفاده از سرمایه گذاری در این زمینه نیز به وابستگان دستگاه یعنی بخشی از بورژوازی بوروکراتیک اختصاص داشت. در این زمینه نیز با استخراج مواد معدنی و صدور آن بخارج منبع دیگری برای انباشت سرمایه بوجود آمد.

۸- در جنب بخشهای فوق الاشعار بخش خدمات دستخوش تنوع فوق العاده گردید و گروههای روبه تزاید را بخود جذب می کرد.

۹- افزایش جمعیت و افزایش درآمد ها بطور غیر متعادل بخصوص در بیسن کارخانه داران و مهندسين و مقاطعه کاران و حسابداران خبره و شاغلین در بخشهای مذکور و بخش خدمات نیاز به مواد غذایی و کشاورزی و تنوع بخشیدن به آنها را روز افزون می ساخت و سرمایه داران متوجه این بخش نیز گردیدند و در این دوره دیده می شود که در جنب کشاورزی سنتی، کشاورزی بصورت جدید و با استفاده از ماشین آلات چه در دهات و چه در اراضی تازه آباد شده در حال توسعه است و طبقاً آزمایشگاهی است برای محکوم ساختن سیستم سنتی کشاورزی و ملک داری اربابی.

۱۰- در اثر تجدید سازمان سازمان برنامہ وسیله ابتهاج و آمدن مستشاران آمریکائی بصورت مدیران اجرائی آن سازمان و سپس جایگزین شدن آنان بوسیله معاونین و منشیان ایرانی شان، که تماماً جوانان تحصیل کرده آمریکا و دست چین شده بودند، و توسعه اختیارات سازمان برنامہ در اجرای برنامہ های عمران و توسعه و همچنین تاسیس شورای عالی اقتصاد دخالت آمریکائیها در کلیه شئون اقتصادی و مالی ایران افزایش یافت و مقامت کا در اداری قدیم که غالباً از وابستگان به امپریالیسم انگلیس بودند، نمی توانست زمان زیادی ادامه داشته باشد و از این روستا شیر سیاست آمریکائی و موسسات گوناگون مشاوری آمریکائی در تمام شئون حیات اقتصادی و اجتماعی ایران روز افزون گردید و بتدریج شیوه زندگی آمریکائی نیز به شیوه مطلوب اقشار روبه گسترش بورژوازی تبدیل می گردید.

۱۱- توسعه فعالیت ها و شبکه های ساواک بتدریج آن را بصورت دولتی در داخل دولت درآورد و تا شیرو جودی تیمور بختیار بعنوان رئیس ساواک به

غیر از شخص شاه از همه صاحبان قدرت دولتی بیشتر بود. او عوامل شخصی خود را در همه جا می‌گماشت و در انواع و اقسام سازمانهای اداری و تولیدی و صنعتی نیز دارای عوامل نفوذی شخصی بود.

۱۲- از آنجا که بحران جزء لایتجزای سیستم سرمایه‌داری است و بخصوص در ممالک شبیه به ایران که فساد قدیمی و مزمن با سیستم اداری آن عجین است، در جوار عوامل پیش‌گفته، در اثر بی‌بندوباری در ورود محصولات مشا به مصنوعات داخلی با ردیگر کارخانجات نساجی و غیره دچار بحران و نزدیک به ورشکستگی شدند و دولت ناگزیر شد از طریق تجدید ارزیابی پشیمانان اسکناس مبلغ ۷۵۰ میلیون تومان در چاه ویل صندوق کمک به صنایع نساجی و غیره پریزد که این خود در عین حال ناندانی جدیدی برای دست‌اندرکاران عالی مقام نظام اقتصادی و بانکی بود.

۱۳- توسعه بخش صنایع و کشاورزی و خدمات بشرح فوق و همچنین گسترش روزافزون کارهای راهسازی در سراسر کشور و طرحهای عمرانی در شهرها و سد سازی ناگزیر موجب گسترش کمی و کیفی طبقه کارگر گردید و نطفه‌های تحول در جهت مترقی بسته می‌شد. در جنب این عامل گسترش موسسات آموزشی و دانشگاهها و تعداد زیاد دانشجویان و دانش‌آموزان و نیز افزایش روزافزون روشنفکران عامل کمی در جنب گسترش کمی و کیفی طبقه کارگر برای افزایش ظرفیت نیروهای انقلابی جامعه بود. مبارزات صنعتی در کارخانجات و کارگاهها و دانشگاهها علیه غارتگران گسترده روبه‌تزايد بود و مجموعه سیستم را در بحران عمیقی فرو می‌برد.

۱۴- در این دوره با پیوستن ایران به پیمان بغداد (که بعدها به پیمان سنتو تغییر نام داد) و پیمانهای منطقه‌ای ایران رسماً وارد بلوک بنسبتی نظامی امپریالیستی گردید و به یک عامل تشنج روابط بین‌المللی در مقیاس منطقه‌ای تبدیل شد.

۱۵- علیه افزایش موجبات نفوذ و دخالت آمریکا و دیگر کشورهای در کلبه‌شئون کشور به کیفیت در بند ۹ به آن اشاره شد، محمد رضا شاه هنوز بطور قطع جهت‌گیری در جهت پیوستن به آمریکا نکرده و عوامل ذی‌نفوذ وابسته به امپریالیسم

انگلستان از اجرای نقش کلیدی در اداره امور کشور ما یوس نشده بودند و به همین منظور طرح خاص خود را برای مواجهه با بحران اجتماعی - اقتصادی در سر می‌پروراندند. تشکیل کابینه شریف‌امامی آخرین اقدام و تلاش آنان در این راه بود که عملاً تجربه‌نا موفق از کار در آمد و بزودی منتهی به شکست گردید.

سالها بود که در جریان مطبوعات آمریکا از سیستم حکومتی ایران و بخصوص فساد آن بشدت انتقاد می‌شد و لزوم دگرگونی بنیادی در آن یادآوری می‌گردید. از همین جا بود که با روی کار آمدن کندی در آمریکا فشار گسترده‌ای بر آمریکا و عوام‌ملشان تشدید و منتهی به روی کار آمدن حکومت دکتر امینی و تجدید فعالیت جبهه ملی گردید.

حکومت دکتر امینی از یک سو با انحلال مجلس و اعلام اجرای اصلاحات ارضی سیاست تازه‌ای در پیش می‌گرفت، و با تقویت نسبی استقلال دستگاه قضائی بطور سطحی دست به مبارزه با فساد زد، و از سوی دیگر با اجرای نوعی سیاست ریاضت اقتصادی و جلوگیری از ریخت و پاش در دستگاه‌های اداری قدمهایی در جهت مبارزه با بورس بازی زمین بر می‌داشت که منجر به رکود فعالیت‌ها در این زمینه و رکود بازار ساختن و زمین گردید. هدف آمریکا - ثیها این بود که از طریق کابینه دکتر امینی و اجرای اصلاحات ارضی، بقایای جریان موسوم به جبهه ملی را در قدرت حاکمه شریک سازند تا از این راه ثبات نسبی رژیم کاملاً وابسته بخود را تضمین کرده و از اختیارات شاه و دخالت خود و اطرافیان در امور جاری بکاهند و چه بسا که دست او را بطور قطع کوتاه کنند.

این نقشه‌ها از آنجا که متکی بر محاسبات واقع بینانه نبود و از طرفی مجریان آن فاقد ظرفیت شایسته سیاسی و اجتماعی بودند با شکست مواجه شد. بحث تفصیلی در این باره از حوصله این مقال که اصولاً بصورت اشاره اجمالی و یادآوری است خارج می‌باشد. اجمالاً خاطر نشان می‌شود که آمریکا - ثیها و عوام‌مل آن تا شير قاطع در باره وابستگی‌هایش با بورژوازی بوروکراتیک از یک طرف و از طرف دیگر نفوذ همه جا گیر ساواک و شخص تیمور

بختیا را دست کم گرفته و بعلاوه به این حقیقت توجه نکرده بودند که پایگاه اجتماعی جریان موسوم به جبهه ملی در مقیاس وسیعی دستخوش تلاشی و تجزیه و دگرگونی شده بود، و اگر در تظاهراتی که بنام آن صورت می گرفت تعداد نسبتاً زیادی شرکت می کردند، این شرکت کنندگان را عمدتاً بقایای سازمانهای چپ تجهیز می کردند، که به سبب عدم حضور رهبری فعال ناگزیر انرژیهایشان در این مسیر جریان می یافت، این حقیقت را خود رهبران جبهه ملی بطور ضمنی قبول داشتند. آن جماعت خود گروهی سیاست باز بیش نبودند که هریک سازی می زدند و حتی از ایجاد هماهنگی بین خود نیز عاجز بودند چه رسد به اینکه بتوانند بعنوان سازمانده اجتماعی در مقیاس کشوری منشاء اثر باشند. این شبه جریان بیشتر شهرت خارجی داشت و این شهرت مدیون فعالیت های دانشجویان ایرانی در خارج از کشور بود که متأسفانه خود به مقیاس زیادی از واقعیت های داخل کشور بیگانه می بودند.

شبه جریان مذکور پس از اینکه با امینی به توافق نرسید بعضاً دانسته و بعضی ندانسته در دام توطئه های تیمور بختیار گرفتار شدند و تحت تاثیر و در اجرای نقشه های او در مخالفت با دکتر امینی جریان اول بهمن دانشگاه تهران را بوجود آوردند. مسئول سیاسی دانشگاه در آن زمان شاپور بختیار بود و افرادی از قبیل ابوالحسن بنی صدر، حسن حبیبی، کریم لاهیجی، مهرداد ارفع زاده و دیگران نیز از فعالین دانشجویی بودند که با شاپور بختیار در تماس مستقیم بودند. دکتر امینی به جهت ضعف سیاسی و ضعف کاراکتر بجای اینکه با افشاگری واقعی از ماجرای دانشگاه به نفع تقویت پایه های حکومت خود استفا ده کند کوتاهی نمود و نتایج تا انعکاس داخلی و خارجی جریان دانشگاه صدر صدر جهت تضعیف او کارگر شد، بعدها چنانکه دیدیم در حالی که دکتر امینی مخالفین را تهدید به تبعید به جزایر بد آب و هوای خلیج فارس می کرد، حملات متقابل دربار، از طریق تجهیز سازمانهای جدید الولاده و خلق - الساعة بکارگردانی جعفر بهبهانی و سرلشگر علی اکبر ضرغام و رشیدیان، آغاز گردید و عوامل تیمور بختیار که (علیرغم اینکه خود او از کار برکنار شده بود) در ساواک و همه جا بودند، در خفا سرخ بسیاری از تحریکات را در دست

داشتند، چون در این مرحله یعنی شکست دادن دکتر امینی شاه و تیمور بختیارد در جهت واحد حرکت می‌کردند، نتیجتاً دکتر امینی بزودی مجبور به ترک صحنه شد.

۱۶- در طول تمام این سالها نفوذ تیمور بختیارد در همه جریانات پشت‌پرده یکی از عوامل موثر و کارساز بود و فقط پس از اینکه بطور کامل از کشور طرد شد و تحت تعقیب قرار گرفت و عوامل نفوذی شخصی او شناسائی و از پستهای حساس برکنار گردیدند از تاثیر این عامل کاسته شد. هر چند تا سالها در خارج فعال بود و موجب دل مشغولی دستگاه بود که نقشه قتل او را عملی کردند و بدین ترتیب یک رقیب جدی را از میدان بیرون کردند.

مرحله تازه و نهایی

پس از خروج دکتر امینی از صحنه شاه را ساو بلا منازع تمام کارها را در دست گرفت و بطور قطع دست در دست آمریکا ثبها گذاشت و اجرای نقشه‌های اصولی‌شان را در ازای پشتیبانی کامل از خود، تضمین کرد و از این تاریخ است که دوره تازه‌ای با مختصات متفاوت آغاز می‌گردد که منتهی بر رویدادهای ۱۳۵۷ و پایان عمر رژیم گردید. مهمترین مختصات این دوره از این قرار است:

الف- در اثر انعقاد قرارداد های اکتشاف و استخراج نفت با کمپانیهای فیر آمریکا و همچنین کمپانیهای خارج از دسته بندی شریک در کنسرسیوم برای اکتشاف و استخراج نفت در حوزه های نفتی خارج از حوزه قرارداد کنسرسیوم، نه تنها عواید جدیدی عاید خزانه گردید بلکه زمینه مناسب فراهم شد تا در صد عواید کنسرسیوم با لایرو د و به انجام منتهی گردید که در سالهای آخر عمر رژیم اداره کلیه امور که بر عهده کنسرسیوم بود به شرکت ملی نفت واگذار گردید و بدین ترتیب رسماً بمداخله مستقیم شرکت های امپریالیستی در استخراج و فروش نفت ایران پایان داده شد.

ب- ایران نه تنها در اوپک نقش مهم بر عهده داشت و از این رو در تعیین سیاست نفت دخیل بود بلکه با طرح و اجرای پروژه های عظیم صنایع پتروشیمی مستقیماً در سیستم تولید امپریالیستی در مقیاس جهانی وارد شد و جای خاصی

را اشغال کرد و بعدها با خرید سهام از شرکت های خارجی مانند کروب و غیره و سرمایه گذاری در احداث پالایشگاه ها در مالک دیگر و یا سرمایه گذاری در مصروفات دیگری شد که در مواجه با بحران های اقتصادی جهان سرمایه داری آسیب پذیرتر گردید .

ج - افزایش عایدات نفت موجب گردید که دامنه کارهای عمرانی شهرسازی و توسعه ارتباطات اعم از راه راه آهن و شبکه های مخابراتی و حمل و نقل هوایی در مقیاس وسیعی نسبت به دوره ما قبل گسترده تر شود و نیز صنایع نظامی در مقیاس گسترده ای توسعه یابد . همچنین دولت با احداث کارخانه ذوب آهن و تصفیه مس و احداث چند کارخانه ماشین سازی و آلومینیم و اجرای پروژه های گازرسانی به شهرها و غیره در جهت زیربنائی صنعتی کردن کشور گام های موثر برداشت .

د - اجرای اصول به اصلاح انقلاب سفید موجب گردید که سیطره بخش دولتی بر منابع مهم اقتصادی ، از قبیل جنگلها و مراتع و رودخانه ها و اراضی ساحلی و آب های زیرزمینی و موسسات تولید انرژی ، بیشتر گردد . و هرگونه فعالیت اقتصادی در این زمینه ها یا مستقیماً توسط دولت و شرکت های وابسته بدولت انجام گیرد و یا تحت نظرها و هدایت دولت عرضه فعالیت در مقیاس جزئی ، بخش خصوصی باشد . افزون بر اینها دولت طرح های مخصوص برای ایجاد واحدهای وسیع دولتی تولید محصولات کشاورزی بوجود آورد که از آن جمله است سازمان عمران دشت قزوین ، دشت مغان ، خوزستان و سیستان و بلوچستان .

ه - مجموعه عوامل مذکور در فوق سهم و وزن مخصوص بخش دولتی را در اقتصاد سرمایه گذاری با زهم افزون تر ساخت و لذا موجب آن گردید که از یک سو قشر وسیع بوروکرات به مفهوم جدید در کشور بوجود آید که گاهی ظرفیت فنی و اداری شان در مقیاس جهانی نیز قابل توجه بود ، و از سوی دیگر با گسترش هر چه بیشتر بورژوازی بوروکراتیک از طریق توسعه و گسترش شرکتهای مقاطعه کاری و مهندس مشاور و خدماتی و حسابرسی و صنایع مکمل بخش دولتی و غیره این بخش بورژوازی گسترش قارچ و اریبدا کند . در این زمینه باید یادآوری کرد که اختصاص دادن درصد عمده ای از عایدات نفت به احداث

سربا زخا نه ها و فرودگا هها و پا یگا هها ی دریا ئی و هوا ئی بنوبه خود سه هم قابل توجهی در گسترش بورژوازی داشت زیرا بهر تقدیر این شرکتها ی ساختمانی و فنی و غیره بودند که می با یستی این طرحها را اجرا می کردند . و - اتمام مراحل سه گانه اصلاحات ارضی موجب آن گردید که روابط سرمایه داری بطور عمده در سطح روستا ها نیز مسلط گردد . نتیجه مستقیم آن مهاجرت تعداد کثیری از روستائیان به شهرها و احداث کمر بندهای فقیرنشین در حاشیه کلیه شهرهای مهم کشور گردید .

ز - اعزام سپاهیان دانش و بهداشت به روستا ها ، بهر تقدیر سیمای اجتماعی و فرهنگی روستا ها را کم و بیش دستخوش دگرگونی می ساخت و ایجاد سپاه دین نیز در جهت خاصی در این زمینه موثر افتاد .

ح - سیاست دولت مبنی بر کمک به سرمایه گذاری خصوصی در بخش و تاسیس بانکهای ویژه به این منظور و نیز وجوه پرداختی از سوی دولت ب وکالت زارعین به مالکین سابق موجب احداث واحدهای صنعتی جدید و همچنین واحدهای کشت و صنعت و غیره گردید ، و در این زمینه نیز به گسترش سرمایه داری بصورت دیگری کمک شد بدیهی است در غالب این سرمایه گذاریها به کیفیتی صحتیان نفوذ و مقامات بالای سلسله مراتب اداری اگر نه ذی سهم لا اقل ذی نفع بودند . ط - شبکه بانکی کشور به مقیاس وسیعی گسترش پیدا کرد ، اعم از بانکهای دولتی و خصوصی یا مختلط ایرانی و خارجی ، و لذا تا ثیر و نقش سرمایه دوره قبل بسی افزون تر شد .

ی - در این دوره نیز توجه سرمایه داران بخش خصوصی به بخش ساختمان و بورس بازی زمین روبه تزايد بود و این بخش همچنان یکی از سودده ترین زمینه های سرمایه گذاری بود خاصه احداث شهرکها در سواحل دریای مازندران و در اطراف شهرهای بزرگ و متوسط مقیاس گسترده بخود گرفته بود .

ک - مجموعه عوامل بالا باعث شد که تولیدات مصالح ساختمانی در داخل کشور برای رفع نیازهای مصرف داخلی تکافونکنند و از این رو وارد کردن مصالح ساختمانی از قبل سیمان و غیره در شمار پر در آمدترین کارها در آمد

و مصالح ساختمانی بازاریا پیدا کرد. نتیجه چنین وضعی این بود که دولت نظارت گسترده‌ای بر توزیع این قبیل مصالح برقرار کند که این خود مردم‌گیری برای فعل و انفعالات نامشروع گردید خاصه که در توزیع مصالح ساختمانی به نیازهای ارتش اولویت داده می‌شد.

ل - افزایش بیش از حد بهای زمین و ساختمان و تورم همه‌گیر و بالا رفتن نرخ کالاهای مصرفی و خدمات و غیره فاصله طبقاتی را بسیار عمیق ترمی - ساخت و بحران اجتماعی را شدت می‌بخشید. هیئت حاکمه ناگزیر در سالهای آخر عمر رژیم محدودیتهای گسترده‌ای برای معاملات زمین و غیره بوجود آورد و نظارت و شدت عمل بیشتری در زمینه کنترل قیمتها و مبارزه با احتکار اعمال می‌کرد، که تشکیل اطاق اصناف یکی از مظاهر آن بود. بدیهی است این تمهیدات تاثیر چندانی در کنترل قیمت کالاهای مصرفی و معاملات زمین نمی‌کرد زیرا عوامل ذی‌نفوذ و فاسدهمواره‌ها در بودند برای تبعیض در اجرای مقررات راههای انحرافی مناسب پیدا کنند. تنها نتیجه چشمگیر این قبیل مقررات و شدت عملها توسعه مداخله دولت در همه فعالیتها و بخشهای خصوصی حتی در حیطه عمل کسبه جز و تولیدکنندگان فردی بود که قهرا عدم رضایت عمومی را بدنبال می‌آورد.

م - سمت‌گیری اصلی دولت در سیاستها بیش‌ها بنا مبارزه با کمونیسم بود. هیئت حاکمه به موازات ادامه ترور و اختناق به اصطلاح به اقدامات پیش - گیرنده و بازدارنده نیز دست می‌یازید. در کارخانه‌ها و کارگاهها سیاست به اصطلاح جانبداری از کارگر، بصورت حمایت و تقویت دست‌نشانندگان ساواک در بین کارگران متظاهر می‌شدنما یندگی کارگران در شوراها و کارگاه و غیره با این قبیل عناصر بود که البته استفاده مادی زیادی از این ممر نیز متوجه این عوامل می‌کرد. از طرف دیگر دولت با تصویب مقرراتی از قبیل تحصیل سود ویژه برای کارگران و سهم کردن آنان در سهام کارخانه‌جات می‌خواست به اصطلاح مصالح اجتماعی برقرار کند. نمی‌توان گفت که این اقدامات اصولا بی‌اثر بودند، برعکس در مقیاس چشم‌گیری در بوجود آوردن قشر مرفه کارگران موثر می‌افتادند، غالب این قبیل افراد پس از چندی در

جومسأ عدگسترش فعأ لیتھای تولیدی خودصأ حب کأ رگأ ه می شندویأ بصورت مقأ طعه کأ رآ ن جزء و دست دوم در می آ مدن د و آ این بآ عث می گردید که در کأ رگأ ه — هآ و کأ رخنه هآ تعدأ دکمی از کأ رگران بآ سآ بقه یأ قی بمانند .

شدت عمل سآ زمان بیمه هآی آجتصأ عی در و صول حق بیمه کأ رگران از کأ رفرمایآ ن نیز تظأ هر دیگری از سیاست دولت در آ این زمینه بود که در صدآ ن بآ لآ رفته بود و موجبات عدم رضایت کأ رفرمایآ ن رآ فرآ هم میکرد .

آلبته کأ رخنه دآ رآ ن بخش خصوصی چون غآلبآ کأ رخنه هآ رآ بآ کمک هآی مستقیم و غیر مستقیم مالی دولت آحداث کرده بودند ، در بدویأ به گذاری کأ رخنه بآ تهیه آفرهآ و فآ کتور هآی تقلبی پول کلانی به حسآ بهآشان در آ رآ ج از کثور می ریختند و در جریآ ن پروژه تولید نیز در مورد تهیه موآ دآ ولیه ولو آزمیدکی بهمین ترتیب رفتار می کردند و در مقام آجرای قانون سهم کردن کأ رگران در سهآ م کأ رخنآت نیز بآ تجدید آرزیابی دآ رآئی کأ رخنه موفق می شدند عملاً تمام سرماییه خود رآ بردآشت کنند و در واقع آ این بآ نکهای دولتی و غیر دولتی بودند که در عمل سرماییه لازم رآ برای رآه آندازی کأ ر — خآنه هآ و آ دآ مه فعالیتشان تأمین می کردند . کمتر کأ رخنه خصوصی بود که چند برآ بر بیشتر از سرماییه اصلی ویآ لآ قل معآ دل آن بدهی به بآ نکه — آ نداشت به آشد . منشاء فرآ ر سرماییه هآ بآ رآ ج رآ آ ز آینجآ بخوبی می توان دریآفت . و آلبته آ این ممر غیر آ طرق مستقیم دیگری بود که بورژوازی بوروکراتیک برای خروج سود هآ و درآ مدهآی کلان خود از کثور و سآ زیر کردن آنهآ به سوی بآ نکهای آ رآ جی ، از آنهآ استفاده می کرد .

دیگر آ ز آ قدمات پیشگیرآ نه و بآ ز دآ رنده در مبارزه بآ کمونیسم توجه به تبلیغات مذهبی و تظأ هر در آ این مورد و آختصآ ص دآ دن بودجه مخصوص برای مراجع مذهبی به آ این منظور بود که بموآ زآت کآ رآ رتبلیغاتی علیه کمونیسم ، بطور مستمر آ عمل می گردید .

ن — در سآلهآی آخ رآ این دوره سهم سرماییه گذاری سرماییه دآ رآ ن آ رآ جی در آقتصآ دآیرآ ن به نسبت کمتر شده بود . بر عکس آ ز طریق خدمات و مشآ وره فنی در طراحی پروژه هآی دولتی از هر قبیل یآ اعطای خدمات فنی در — آورد

صنایع نوبنیا دچه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی و یا انعقاد قرا ردا ده ای
جونیت وینچر با شرکت های ایرانی حضور موثر و چشم گیری داشتند و سود های
کلان به جیب می زدند لازم به یاد آوری است که احداث بسیاری از پایگاه های
نظامی و هوایی و دریائی اساسا به مقاطعه کاران خارجی داده می شد تا
جائیکه در سال های پایانی رژیم شرکت های دولتی وابسته به وزارت دفاع
انگلستان اجرای کارهای پایگاه های دریائی را عهده دار شده بودند این
گونه شرکت ها نوعا بصورت امانی عمل می کردند و واقعا غارتگری می کردند،
صرفنظر از اینها ایران بهر صورت با زار عمده مصرف کالاهای ساخته شده جهان
سرمایه داری بود.

س - گسترش سازمانها و شرکت های دولتی و موسسات وابسته به دولت و دخالت
دولت تقریبا در تمام مشئون اقتصاد و نیز توسعه شبکه مدارس و موسسات آموزشی
و نیز توسعه موسسات بهداشتی از طرف دولت و دخالت در تولید مواد داروئی،
و موسسات تعلیمات عالی و در کلیه سطوح موجب گردید که تعداد حقوق بگیران
از دولت افزایش فوق العاده پیدا کند، ترقی بیش از اندازه قیمتها و تورم
و کمبود مسکن فشار زیادی بردوش حقوق بگیران دولتی بخصوص افراد غیر
متخصص وارد می کرد، نتیجتا فساد و سوء استفاده از اختیارات برای استفاده
مادی به قانون رایج در دستگاه های دولتی و وابسته به دولت تبدیل
گردید و تا پائین ترین سطوح نیز سرایت کرد، کارمندان غالباً در جنب کار
اداری یک یا چند شغل دیگر در خارج داشتند و از این طریق کسر درآمدها را
جبران می کردند.

ع - تعداد کارگران به میزان قابل توجهی افزایش یافت و نسبت کارگران
صنعتی به کارگران شاغل در بخشهای ساختمانی و غیره در مقام مقایسه با
دوره قبل بالا رفت.

ف - در اثر توسعه بی تناسب و سریع شهرها و ایجاد شهرکهای جدید و تغییر سبک
زندگی مردم و تولید لوازم خانگی در حدی غیر قابل مقایسه با ادوار قبل و
همچنین از بین رفتن تدریجی تولیدات دستی و جایگزین شدن این قبیل
مصنوعات بوسیله مصنوعات ماشینی، توسعه و گسترش بخش خدمات فوق -

العاده زیا دبودوبا دوران قبل بهیچوجه قابل قیاس نبود .
 ص - در همان سالهای دوران بعد از ۲۸ مرداد پس از آنکه سرمایه تزریق شده
 در اقتصا دایران از طریق کمکهای بلاعوض و افزایش وعایدات نفت زاید
 بر ظرفیت جذب با زار داخلی بود سرمایه داری نوپا در زمینه بکار انداختن
 سرمایه های انباشته شده بغیر از توسعه با زار داخلی چشم به با زارهای خارجی
 دوخت، کشورهای مجاور بخصوص کشورهای خلیج برای سرمایه داری نوپای
 ایران فضای حیاتی قابل توجهی بشمار می آمدند در همان سالها بود که با
 سرمایه سازمان امنیت شرکت خلیج برای معاملات تجاری و صادرات به
 شیخ نشینها تشکیل گردید با عزل بختیار و تعقیب او این شرکت منحل گردید
 ولی فعالیتهای آن وسیله شرکتها و عوامل دیگری چه در زمینه تجاری و چه
 در زمینه اعزام عوامل نفوذی به آن امیرنشینها دنبال گردید . اعزام
 قوای ایران به سه جزیره در خلیج فارس و سپس لشکر کشی به ظفار از مظاهر
 با رزاین سیاست توسعه طلبی بودند .

چنین بود بطور اجمال منابع انباشت سرمایه و جریان گسترش و
 سلطه روابط سرمایه داری بر اقتصا دایران در دوران سلطنت رضا شاه و محمد
 رضا شاه و نیز علل گسترش سریع و نسبتا بی سابقه این روابط در ایران .
 بدیهی است همانگونه که مکررا شارت رفت این بررسی بسیار اجمالی و در
 حد اشاراتی فهرست وار بیش نیست . بهتر این بود که در هر مورد از مستندات
 و مدارک و آثار و ارقام استفاده می شود و در یافتها بدینگونه مدلل می گردیدند
 اما بهر حال این بررسی هر چند اجمالی است و ناقص ولی مسلما برپایه
 واقعیات عینی مربوط به اجتماع ایران استوار است و از این لحاظ است
 که نتیجه آن نشان دهنده این حقیقت است که انباشت سرمایه و رشد و تکامل
 سرمایه داری در ایران شکل خاص خود را دارد که نه قابل مقایسه با شرایط
 تکامل سرمایه داری در جوامع سنتی سرمایه داری غربی است و نه قابل
 مقایسه با رشد و تکامل روابط سرمایه داری در ممالک در حال توسعه ، هر چند
 ممکن است از بعضی جهات شباهتهائی بین رشد و تکامل سرمایه داری در

ایران با مالکی از قبیل مکزی و برزیل و هند وجود داشته باشد و لسی
خصوصیات اقلیمی و قومی و سنتی و بخصوص سیستم دولتی و اداری ایران ،
آنرا از این ممالک نیز متمایز می سازد ، آنچه مسلم است نقش درجه اول و مهم
دولت در انباشت سرمایه و تکامل سرمایه داری در ایران است و همچنین
است نقش بورژوازی بوروکراتیک و خصوصیات ویژه آن در ایران .

۱۹- سه منبع و سه جزء مارکسیسم - لنینیسم (آثار منتخبه لنین در دو جلد
جلد اول قسمت اول صفحه ۸۷)

۲۰- نقل از کیهان لندن شماره ۱۱۶ سوم شهریور ۱۳۶۵

۲۱- خاطرات و خطرات نوشته مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) چاپ رنگین
تهران ۱۳۲۹ شمسی صفحه ۲۰۴

www.iran-archive.com

این نوشته برای ادای احترام نسبت به مردی انتشار می‌یابد، که بدون هیچ شبهه، اگر نه برجسته‌ترین، لااقل یکی از درخشان‌ترین چهره‌های جنبش ضد استعماری، ملی شدن نفت ایران بود. روزنامه نگاری با استعداد و سیاستمداری برجسته، و مبارزی به تمام معنی فداکار و از خود گذشته، سیاستی استوار و اراده پولادین. چنین است کمترین توصیفی که از زنده یاد دکتر حسین فاطمی می‌توان کرد. نوشتن زندگی‌نامه زنده یاد دکتر حسین فاطمی کار نویسنده‌ای این‌طور نیست، نه چنین سودا‌شی در سر و سرسره مدارکی در اختیار دارد، تا به انجام چنین مهمی بپردازد. از قضای روزگار چند صباحی در زندان لشکر ۲ ژرعی، از نزدیک از مصاحبت او بهره‌برد، و گمانش بر این است که هیچ زندانی دیگری را این افتخار نصیب نشد، و پیش از آن نیز در زمانی که دکتر فاطمی سمت وزارت خارجه را داشت و یکی از برجسته‌ترین چهره‌های جنبش ملی شدن نفت و دولت دکتر مصدق بود، نویسنده این‌طور به عنوان یکی از اعضای هیئت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار با او دیدارهایی داشت و قهراً گفتگوهای.

سی و سه سال از شهادت زنده یاد فاطمی می‌گذرد، در طول این مدت بزم نویسنده این‌طور، در هیچ زمینه‌ای حق او ادا نشده است. و چنانچه شاید بویادبها و ومعنی کارهایش و نبیره آخرین قدم سیاسی اش: که برای اختفا آگاهانه خود را در اختیار سازمان نظامی حزب ثوده ایران گذاشت، کمتر پرداخته شده است.

اکنون برای سی و سه سال نویسنده این‌طور، در شرایط خاص و دشوار کنونی، وظیفه خود می‌دانم که آنچه را از زنده یاد فاطمی به یاد دارد، بی‌کم و کاست و بدون هیچگونه دخل و تصرف، نقل کند. اما برای اینکه این نوشته و نقل خاطرات، معنی واقعی‌اش را افاده کند لازم می‌دانم که بدواً "تصویری بسیار جزئی و کم‌رنگ از محیط سیاسی سالهای، که طرف زمانی این خاطرات می‌باشد، ترسیم کند. تا زمینه پرداخت خاطرات مشخص و روشن گردد و پس از نقل خاطرات سیر به نتیجه گیریهای مشخصی نویسنده، و در سببهای کسیه از رویداد، البته به گمان نویسنده، باید گرفته شود، پرداخته می‌شود.